

عهد خون

از زیارت اربعین تا عهد خون خواهی



عهد خون

از زیارت اربعین تا عهد خون خواهی

برگرفته از سخنرانی‌های استاد حجت الاسلام قنبریان

فهرست

مجلس اول..... ۵

- ۸ ولایت؛ پیوستگی به خدا و مردم
- ۸ دردی که به عشق می‌ارزد
- ۹ اگر قصاص شد، چرا هنوز یا لثارات الحسین؟
- ۱۰ انتقام؛ خونی که خدا طالب آن است
- ۱۱ انتقام؛ حرمت سفیر و حکومت
- ۱۲ انتقام شهدای انقلاب اسلامی
- ۱۳ طلب ثار؛ ذخیره یاری ولی
- ۱۴ وفا کردم یا ابا عبدالله؟
- ۱۴ اربعین؛ چهل روز با داغ حسین

مجلس دوم..... ۱۵

- ۱۸ دو سیدالشهدا؛ یک مسیر، یک انتقام
- ۱۹ انتقام حمزه، فتح مکه بود؛ انتقام حسین، فتح جهان
- ۲۱ حمزه قصاص نداشت، انتقام داشت؛ حسین قصاص داشت، انتقام ماند
- ۲۲ انتقام حسین، یعنی پایان کرب و بلا
- ۲۲ تأسف الهی؛ انتقام حتمی
- ۲۳ انتقام حسین؛ عدل جهانی، نه خون بیشتر
- ۲۴ دو آیه، دو سیدالشهدا، دو راه
- ۲۴ چرا برخی سکوت کردیم؟
- ۲۶ بغی دشمن، انتقام حتمی

مجلس سوم..... ۲۷

- ۳۰ انتقام سفیر؛ تفاوتی که تاریخ را ساخت
- ۳۱ سفیر جمهوری اسلامی؛ انتقامی فراتر از قصاص
- ۳۲ تهدید معتبر، یعنی شروع جنگ
- ۳۳ اگر مختار قاتلان را کشت، پس انتقام از کیست؟
- ۳۳ راضیان به خون، شریکان جنایت
- ۳۵ انتقام از آمریکا، با قصاص عاملان مستقیم تمام نمی‌شود
- ۳۶ حضور در لشکر علی، حتی بعد از هزار سال
- ۳۶ انتقام از نهادهای اهریمنی
- ۳۷ اقدام متقابل؛ از فلسطین تا میناب

۳۸	مدرسهٔ میناب، زنگ بیداری غرب‌زدگان.....
۳۸	اقدام متقابل؛ از قانون تا عمل.....
۳۹	راه سوم انتقام؛ از مرجعیت تا خیزش اجتماعی.....
۴۰	خون‌خواهی حسین؛ از زنجیر تا پرچم.....
۴۱	زائر، شاهد و طالب ثار.....

مجلس اول

اربعين، از زیارت تا طلب ثار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين، سيما بقية الله فى الارضين، و
لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

این شب‌ها، شب‌های اربعین است؛ شب‌هایی که دل مؤمن، حتی اگر در خانه باشد، خودش را در جاده می‌بیند. آدم گاهی در هیئت نشسته، اما دلش بین نجف و کربلا راه می‌رود. صدای پای زائرها را می‌شنود، گرد راه را روی صورتشان می‌بیند، پرچم‌های سیاه را می‌بیند، موکب‌ها را می‌بیند، پیرمردهایی را می‌بیند که با عصا آمده‌اند، جوان‌هایی را می‌بیند که کوله بر دوش دارند، مادرهایی را می‌بیند که بچه به بغل، آرام‌آرام قدم برمی‌دارند. هر کسی یک چیزی آورده؛ یکی توان پایش را آورده، یکی اشک چشمش را آورده، یکی نذرش را آورده، یکی خدمتش را آورده، یکی دل شکسته‌اش را آورده. انگار همه آمده‌اند که بگویند: یا ابا عبدالله، ما دیر رسیدیم، اما بی خبر نماندیم؛ ما آن روز نبودیم، اما امروز آمده‌ایم که بگوییم هنوز این ماجرا تمام نشده است.

چهلیم، در فرهنگ ما یعنی یک داغ از سطح احساس عبور کرده و در جان آدم نشسته است. روز عاشورا، حادثه سنگین است؛ آدم مبهوت می‌شود، گریه می‌کند، می‌سوزد، طاقت نمی‌آورد. شام غریبان، آدم بیشتر کنار خرابه‌های دل اهل بیت می‌نشیند. اما اربعین یک مرحله دیگر است. اربعین یعنی حالا که اشک ریختی، حالا که سینه زدی، حالا که خبر شهادت را شنیدی، حالا باید معلوم شود با این خون چه می‌کنی. اربعین یعنی عاشورا از یک مصیبت، تبدیل می‌شود به یک راه. آدم دیگر فقط بر کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام گریه نمی‌کند؛ از خودش می‌پرسد این خون چرا ریخته شد، برای چه مقصدی ریخته شد، و من زائر در برابر این خون چه نسبتی دارم.

برای همین است که زیارت اربعین، یک زیارت عادی نیست. در زیارت اربعین، فقط سلام نمی‌دهیم؛ تحلیل عاشورا می‌کنیم. فقط نمی‌گوییم: السلام على الحسين. می‌گوییم: «بَدَلْ مُهَجَّتْهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ». یعنی حسین جانش را داد، خون قلبش را داد، نه برای اینکه فقط دل‌هایی بسوزند و اشک‌هایی جاری شوند؛ جانش را داد تا بندگان خدا را از جهالت و سرگردانی گمراهی نجات بدهد. این جمله اگر خوب فهمیده شود، زیارت اربعین را از یک حضور عاطفی صرف،

تبدیل می‌کند به یک بیعت بزرگ تاریخی. زائر اربعین می‌گوید: من آمده‌ام کنار خونی بایستم که برای نجات بشر ریخته شد. آمده‌ام بگویم این خون هنوز کار دارد. هنوز باید جهالت‌ها را بشکنند. هنوز باید حیرت‌ها را جمع کند. هنوز باید راه گم‌شده امت را نشان بدهد.

در عاشورا یک بدن روی زمین افتاد، اما در اربعین یک امت از جا بلند می‌شود. در عاشورا خیمه‌ها سوخت، اما در اربعین راه روشن شد. در عاشورا دشمن خیال کرد کار را تمام کرده؛ سرها را برد، بدن‌ها را گذاشت، اهل بیت را اسیر کرد، شهر به شهر گرداند، مجلس به مجلس برد، تا نام حسین را تمام کند. اما اربعین یعنی همان کاروان اسیر، تبدیل شد به کاروان فاتح. همان زینبی که در شام و کوفه خطبه خواند، کاری کرد که خون حسین در خاک کربلا دفن نشود. اربعین یعنی خون، راه افتاد. یعنی پیام شهید به مقصد رسید. یعنی کربلا دیگر یک نقطه روی خاک نیست؛ کربلا یک مسیر است، یک زبان است، یک پرچم است، یک تکلیف است.

اینکه میلیون‌ها نفر راه می‌افتند و پیاده به سمت کربلا می‌روند، فقط یک حرکت عاطفی نیست؛ یک اعلام موضع است. زائر اربعین با قدم‌هایش حرف می‌زند. گاهی انسان با زبانش شعار می‌دهد، اما اینجا با بدنش، با خستگی‌اش، با تاول پایش، با خواب کمش، با خدمتش، با صبرش می‌گوید: من هنوز خودم را بدهکار این خون می‌دانم. این راه رفتن، یک نوع شهادت دادن است؛ شهادت به اینکه حسین بن علی علیه‌السلام هنوز زنده است، هنوز ولی خداست، هنوز راهش راه نجات است، و هنوز دشمن او دشمن انسانیت است.

اما اینجا یک سؤال جدی پیدا می‌شود. ما وقتی به زیارت می‌رویم، وقتی سلام می‌دهیم، وقتی می‌گوییم یا ابا عبدالله، وقتی زیارت عاشورا می‌خوانیم، وقتی در زیارت اربعین شهادت می‌دهیم که خون تو برای نجات بندگان خدا ریخته شد، دقیقاً چه نسبتی با این خون برقرار می‌کنیم؟ آیا فقط عزاداریم؟ آیا فقط تماشاگر یک حادثه بزرگ تاریخی هستیم؟ آیا فقط آمده‌ایم عرض ادب کنیم و برگردیم؟ یا زائر اربعین باید یک نسبتی با «ثارالله» پیدا کند؟

در زیارت عاشورا به ما یاد داده‌اند که فقط نگوییم حسین کشته شد و ما گریه کردیم. به ما یاد داده‌اند بگوییم: «**أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ**». یعنی خدایا روزی من کن که خونخواه حسین باشم، همراه امامی هدایت‌شده و یاری‌شده. اینجا یک مفهوم بزرگ باز می‌شود. زائر اربعین اگر فقط گریه کند و برگردد، هنوز نصف راه را آمده است. گریه لازم است، ادب لازم است، اشک لازم است، اما اربعین از ما می‌خواهد این اشک را به عهد تبدیل کنیم. این داغ باید پشتوانه حرکت شود. این محبت باید تبدیل به مسئولیت شود.

پس بحث ما از همین جا شروع می‌شود. می‌خواهیم در این سه شب، آرام آرام بفهمیم وقتی می‌گوییم حسین بن علی علیه‌السلام «ثارالله» است، یعنی چه. وقتی می‌گوییم «یا لثارات الحسین»، دقیقاً چه می‌خواهیم. آیا سخن از قصاص است؟ یا سخن از انتقام است؟ اگر قاتلان کربلا مجازات شدند، پس چرا هنوز پرچم «یا لثارات الحسین» پایین نیامده است؟ چرا امام زمان (عج) وقتی ظهور می‌کند، با همین شعار شناخته می‌شود؟ مگر قرار است دوباره همان قاتلان را زنده کنند و بکشند؟ یا مسئله بزرگ‌تر از یک قصاص حقوقی است؟

اربعین بهترین وقت برای طرح این سؤال است؛ چون اربعین موسم زیارت است، و زیارت یعنی حضور آگاهانه کنار ولی خدا.

زائر فقط کسی نیست که به حرم رسیده؛ زائر کسی است که بفهمد کنار چه حقیقتی ایستاده است. اگر کنار ضریح حسین علیه السلام بایستیم، اما ندانیم این خون چه مطالبه‌ای از ما دارد، زیارت ما ناقص مانده است. امشب می‌خواهیم از همین جا شروع کنیم: از خون حسین، از ثارالله، از تفاوت قصاص و انتقام، و از اینکه زائر اربعین چگونه می‌تواند از حال اشک به مقام عهد برسد.

ما درباره‌ی امیرالمؤمنین و درباره‌ی سید مظلومان این تعبیر «ثارالله» را داریم. در زیارت عاشورا هم می‌خوانید: «**ثَارَ اللّٰهُ وَابْنُ ثَارِهِ**». پدرت ثارالله بود، خودت هم ثارالله هستی. ثارالله یعنی چه؟

ولایت؛ پیوستگی به خدا و مردم

در نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام یک قاعده کلی درباره‌ی اهل بیت و اولیای برتر خدای متعال می‌گوید که اباعبدالله الحسین علیه السلام یکی از اشرف و بزرگ‌ترین آنهاست. می‌فرماید: «**إِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَهُوَ اللّٰهُ**»؛ خون‌خواه ما مثل کسی است که درباره‌ی خودش حکم می‌کند. یعنی اگر کسی مثلاً رئیس قبیله‌ای باشد و فرزندش را بکشند، ثائر و خون‌خواه می‌شود؛ یعنی بر خون فرزندش کوتاه نمی‌آید تا این خون‌خواهی را انجام دهد. می‌فرماید خون‌خواه ما هم مثل کسی است که حاکم بر خون‌خواهی خودش است؛ انگار خون خودش را ریخته‌اند. و خون‌خواه اصلی «**هُوَ اللّٰهُ**»؛ او خداست. او جسم نیست، او ماده نیست، او انسانی در کنار انسان‌ها نیست، او کشته نمی‌شود. اما در مورد رابطه‌ی ولایتی، باید به یک نکته‌ی مهم اشاره کنیم؛ اصلاً ولایت یعنی چسبیدگی، پیوستگی.

ما ولیّ خدا را در فرهنگ امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش یک جور یاد گرفتیم که ولیّ، سلطان نیست؛ ولیّ، رئیس جمهور نیست؛ ولیّ، حاکم نیست؛ ولیّ، ملک نیست؛ ولیّ، پادشاه نیست؛ ولیّ، امپراتور نیست. همه‌ی این کلمات نارس‌اند. ولیّ، ولیّ است؛ چسبیده است، پیوسته است. به چه؟ آن طرف به خدایش، این طرف به مردمش. از جنس مردمش است، پیوسته به مردمش است. زیر همان آسمان حقوقی و اخلاقی با مردمش زندگی می‌کند. نان جو می‌خورد تا مطمئن باشد همه‌ی مردمش نان گندم می‌خورند. پایین پایین می‌نشینند. از آن طرف هم چسبیده به پروردگارش و مظهر همه‌ی اسماء حسنا‌ی الهی است. علم در اوست، قدرت در اوست، اراده در اوست. خدا با او می‌بیند، خدا با او می‌شنود. صدای مظلومان به وسیله‌ی او از سوی خدای متعال شنیده می‌شود. اُذْنُ اللّٰهِ و همه‌ی این‌هایی که می‌شنوی، عین‌الله و این چسبیدگی‌اش به خدای متعال یعنی ولیّ. یک موجود بی‌نظیری است. فکر نکنید کوچکیش کنیم و بگوییم حاکم. خب هر حکومتی، هر جای دنیا، یک حاکمی دارد؛ ما هم حاکم داریم، حاکم ما معصوم است. نه؛ حاکم مفهوم رسایی نیست. اسمش هم روی آن است دیگر؛ حاکم، پس لابد بقیه محکوم‌اند؛ رئیس، پس بقیه مرئوس‌اند. پس ولی غیر از این‌هاست و بسیار بالا و والا است.

دردی که به عشق می‌ارزد

شخصی به نام رمیله در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: من وارد مسجد کوفه شدم تا یک روز جمعه‌ای خطبه‌های حضرت امیر را بشنوم. آن روز خیلی سرم درد می‌کرد. پیش از اینکه از خانه خارج شوم، با خودم می‌گفتم بروم یا نروم؟ بعد گفتم بروم، حیف

است علی علیه السلام خطبه بخواند و من خانه بنشینم. همین‌طور آمدم، کنار ستونی عقب مسجد نشستم، تکیه زدم. آقا خطبه خواند، نماز خواند. بعد که خواست تشریف ببرد، دوباره گفتم خب زودتر بروم دیگر. خطبه هم شنیدم. دل عاشق این‌گونه است. گفت: حالا تا اینجا آمدی، برو آن جلو که در کوچه می‌ایستند، آقا رد می‌شود، هر کسی حاجتی دارد، تو هم برو بایست، ببین و بعد برو. رفتم در آن خروجی‌ای که حضرت خارج می‌شد و مردم دو طرف می‌ایستادند. هر کسی عرضی داشت، حاجتی داشت، می‌گفت و سؤال می‌پرسید. من ایستادم، نفر قبلی‌ام درخواستی داشت. پیش از آنکه به من برسد، حضرت صورت مبارکش را برگرداندند و مرا دیدند. پیش از اینکه من چیزی بگویم، حضرت فرمودند: «رمیله، سرت چطور است؟» گفتم: «آقا، یعنی شما می‌دانید من سرم درد می‌کند؟» فرمود: «بله، ما با مریضی شیعیانمان مریض می‌شویم، درد آن‌ها درد ماست.» این معنای واقعی ولی است. نکته مهم این است که چون سعه وجودی ولی خدا بزرگ است، این دردها زمینش نمی‌زند. به این معنا نیست که به او هیچ چیزی نمی‌رسد، بلکه درد به او می‌رسد؛ همه دردهای مادی ما، بلکه حتی به لحاظ مادی هم ممکن است برسد.

یک وقت کسی آمد پیش امام کاظم علیه السلام و گفت: یازده ماه است در تب می‌سوزم. دعای «اللهم کن لولیک...» که می‌خوانیم؛ یعنی مریض می‌شوند از مریضی ما، از ابتلائات ما اثر تحمل می‌کنند. حالا آنجا بعداً راوی چیزی از امام صادق، پدر بزرگوارش، نقل کرد و امام کاظم علیه السلام خودش می‌دانست. شما هم وقتی تب داشتید، این کار را بکنید، بد نیست. حالا نمی‌گویم دکتر نروید. این لباس‌ها را عوض می‌کرد، خیس می‌کرد و عوض می‌کرد. هر باری که عوض می‌کرد، «یا فاطمه اغیثینی» می‌گفت، یک جور با تب خودش مواجهه می‌کرد. خب پس ولایت یک چنین چیزی است.

نمی‌خواهم بیشتر از این وارد مفاهیم عرفانی‌اش بشوم. ثارات چیست؟ قصاص است که قرآن گفته: یک جان در مقابل یک جان؟ یک قاتلی بوده یا قاتلانی بودند که دسته‌جمعی کشتند. جانی را گرفته‌اند، باید جانی را پس بدهند یا همه‌شان چون شراکت بالسویه داشتند، همه‌شان کشته شوند. حکم اسلام است، حکم حقوقی است. «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ». جانی در مقابل جان. این کلمه ثارالله در مورد قصاص است، یا بیشتر از قصاص؟ بگذارید ما هم اسمش را بگذاریم انتقام. خواستید کلمه دیگری بگویید. این‌ها را مساوی هم نگیرید؛ چون واقعاً در روایات با معماهایی مواجهیم. قصاص، کشتن خود آن قاتل یا قاتلان است؛ انتقام، چیزی بیشتر از این‌هاست.

اگر قصاص شد، چرا هنوز یا لثارات الحسین؟

پرسید از خودتان: مختار که قصاص کرد، ظالمان کربلا را گرفت و همه‌شان را کشت. این دین، این علی، این حسین که شما می‌شناسید، درباره حکم اسلام برای خودشان تبعیض قائل نیستند که بگویند قاتل شما یک بار کشته می‌شود، ولی قاتل ما صد بار کشته بشود. خود حضرت امیر علیه السلام هم درباره ابن ملجم وقتی وصیت کرد که در نهج البلاغه هست، گفت: «اگر به خاطر من است که ببخشید. اگر هم خواستید قصاص کنید، یک ضربه در مقابل یک ضربه.» قرآن گفته «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ». خود حضرت امیر علیه السلام درباره قاتل خودش این‌گونه گفته، دیگر ابن ملجم را زنده نمی‌کنند تا دوباره او را بکشند. پس اگر قصاص شده، چرا پرچم «یا لثارات الحسین» تمام نشده؟ مختار که آمد و آن جنایتکاران را کشت. تازه من و شما می‌گوییم پرچم امام زمان هم «یا لثارات الحسین» است. آقا قرار است دیگر چه کسی را بکشد؟ این‌ها را زنده می‌کند و دوباره می‌کشد؟ هیچ روایتی هم نمی‌گوید

دوباره این‌ها را زنده می‌کند و می‌کشد. اگر یک وقت قاتلان مادرش زهرا را قصاص کند، به‌خاطر این است که آن‌ها قصاص نشده رفتند. اما درباره قاتلان اباعبدالله هیچ جا نداریم که دوباره عمر سعد را زنده می‌کند، شمر را زنده می‌کند، خولی و حرمله را زنده می‌کند و دوباره می‌کشد. پس «یا لثارات الحسین» یعنی چه؟ انگار پای یک مفهوم دیگر هم در میان است. انگار یک چیزی بیشتر از قصاص هم هست.

هم قصاص داریم که برای هر مسلمانی، کوچک یا بزرگش، هر انسانی کشته شد، در مقابلش باید حساب پس بدهند. اگر خطایی است، دیه؛ اگر عمدی است، قصاص. این حکمی است که خدای متعال تشریع کرده برای احترام به جان انسان‌ها. درباره اباعبدالله انجام شده، اما خب بیشترش چیست؟ چرا بعدش ول‌کن نیستیم و هنوز هم «یا لثارات الحسین» می‌گوییم؟ اصلاً بیشتر به شما بگویم: آیه قصاص، آیه ۱۷۸ سوره بقره است. آیه قصاص اصلاً آمد که در پاسخ به یک خون ریخته‌شده، تعدی نشود، تجاوز نشود، زیاد خون ریخته نشود. در عرف جاهلی این‌طور بود که اگر کسی از قبیله‌ای کشته می‌شد، آن‌ها می‌رفتند به جنگ آن قبیله و می‌کشتند تا راضی شوند. آیه قصاص اصلاً آمد که خون بیشتر ریخته نشود، گفت یک جان در مقابل یک جان. چرا می‌خواهی قبیله را نابود کنی؟ عجب! اگر این است که باید با قصاص، کار اباعبدالله تمام بشود دیگر؛ حرف از خون‌خواهی زن، چون اصلاً آیه قصاص برای این کارها آمده و آن ذوات مقدس آمده‌اند که قرآن را محقق کنند، نه قرآن را نقض کنند، نه خودشان مورد نقض قرآن بشوند. جان مبارکشان را گذاشته‌اند که قرآن بماند، قرآن محقق بشود، احکام الهی در جامعه محقق بشود. حالا خودشان بیایند کاری کنند که نقض بشود؟ می‌خواهم معما را فعلاً بزرگ‌تر کنم. جواب چیست؟

انتقام؛ خونی که خدا طالب آن است

جواب این است که درباره خود امیرالمؤمنین، خودش وصیت کرده ابن‌ملجم را یک ضربه بزنید، «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ»؛ اما از همان روز به بعد، در دوره ائمه بعد، به اصطلاح زیارت‌نامه‌هایی که برایش صادر شده، در زیارت‌نامه برای امیرالمؤمنین می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَأْرِكِ». خدای متعال طالب ثار توست. انگار یک چیز دیگر هم هست. قصاص غیر از انتقام است. انتقام و خون‌خواهی یک مسئله دیگر است و وقتی تو می‌خواهی خون‌خواه حسین بشوی، منظور دوباره کشتن قاتلانش نیست. آن قاتلان یک بار مجازات شدند. هم خلاف احکام تشریعی خداست، هم در احکام تکوینی خدا و در عالم رجعت و امثال این‌ها ما خبری نداریم که این‌ها دوباره زنده بشوند و دوباره کشته بشوند. بگوییم اگر هم باشد، درباره قاتلانی است که قصاص نشدند و رفتند. درباره این‌هایی که یک بار قصاص شدند، نیست.

خدای متعال راضی به ریخته‌شدن خون بیشتر نیست. در قتل عمد گفته قصاص، نه در هر قتلی. در قتل خطایی گفت دیه. در قتل شبه‌عمد هم نمی‌گوید قصاص. عمد اگر حاصل شد، حالا آن عمد یک تجاوز باشد، بیاید خودش اعتراف کند، از قبلش اعلام کند، بعدش اعمال کند، بعدش تفاخر کند، اگر سر این قصاص‌ها کوتاه بیایی، دنیا روی آرامش نمی‌بیند، چنان‌که آیه هم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ». زندگی بقیه منوط به قصاص این جانیان است. کسی که جانی شده، کسی که راحت خون می‌ریزد، چه چاقوکش محله باشد، چه صد برابر و میلیون برابرش چاقوکش دنیا باشد، اگر بفرستد و راحت اعلام کند و بکشد و از این کوتاه بیایی، امنیت فردا را از دست می‌دهی.

آیه قشنگی در سوره روم هست. خدای متعال می‌فرماید: «فَاتَّقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ». اراده تشریعی و اراده تکوینی خدای متعال بر انتقام گرفتن از مجرمان است و یک حقی گردن من خداست که مؤمنان را یاری بکنم. هر کسی همین در حد دبیرستان عربی بلد باشد، می‌داند «نصر» مقابل «حرب» است. در حرب است که نصر مطرح است. نصر مؤمنان یعنی همین‌جا که درگیرند، برای انتقام گرفتن از مجرمان، یک حقی گردن من خداست که این‌ها را یاری بکنم. خدا اعلام آمادگی کرده است. یک وقت ما انصراف ندهیم. یک وقت نگوییم: «حالا بگذار، مسئله‌های مهم‌تری داریم.» مسئله قصاص، مسئله فرداست، مسئله دیروز نیست که حالا یک خونی ریخته شده، هی تو می‌خواهی سر دیروز بمانی. ما الان امروزمان این است، فردایمان این است. این کار را نکنید. اگر مطالبه عدالت، قصاص و بازدارندگی را رها کنید، هیچ جانی احساس محدودیت نمی‌کند. اگر انتقام را به معنای درست، مسئولانه و پیگیر آن دنبال نکنید، اگر قصاص را در چارچوب مشروعش مطالبه نکنید، اگر طراحی پیگیر برای این نداشته باشید، سید مجتبی و رهبرانتان همیشه باید پنهان باشند. یک قصاص شد، یک انتقام. برگردیم سر خود حسین بن علی که دیگر آنجا با کسی دعوا نداریم. بله، یک قصاص داریم که مختار انجام داد، ولی انگار یک چیز دیگر هم داریم که امام زمان قرار است انجام بدهد، در حالی که می‌دانیم قصاص را دو بار انجام نمی‌دهد. مفهوم دیگری متولد می‌شود به نام «نار» و «خون‌خواهی».

این بحث در سه شب کامل می‌شود؛ کسی با امشب قضاوتش را نهایی نکند. الان فقط مفهومش متولد شد که انتقام یک چیز غیر از قصاص است. انتقام کی؟ هر کسی کشته شد یک قصاص دارد، یک انتقام دارد؟ بعداً به شما خواهیم گفت: نه، بعضی‌ها فقط قصاص دارند. اگر قرار باشد هر کسی را در کوچه بکشند، یک قصاص داشته باشد، یک خون‌خواهی هم داشته باشد، اصلاً چرا آیه قصاص آمد؟ آیه قصاص آمد که همین خون‌خواهی‌های زیاد از حد را ببندد، ولی توضیحش بعداً می‌آید.

انتقام؛ حرمت سفیر و حکومت

پس انتقام کی؟ هر کسی انتقام ندارد، ولی هر کسی قصاص دارد. هر مسلمانی قصاص دارد، باید در مقابلش قصاص شود طرف مقابل، الا اینکه صاحب دم رضایت بدهد. اما هر مسلمانی انتقام ندارد. دوم؛ از کی بگیریم؟ معما سخت است. آقا خودت گفתי طرف‌هایی که کشتند قصاص شدند. خون‌خواهی آن وقت از کیست؟ وقتی قاتلان را کشتی، دیگر خون‌خواهی از کی بکنی؟ این را طلبتان؛ امام زمان از تابعان و از راضیان به خون اباعبدالله انتقام می‌گیرد. چگونه می‌شود؟ این انتقام چگونه است؟ انتقام فقط برای شخصیت‌های استثنایی مثل اباعبدالله و امیرالمؤمنین نیست. قصاص که برای همه است. قصاص که اباعبدالله با یک برده فرقی نمی‌کند، با یک مسلمان دیگر فرقی نمی‌کند؛ خون در مقابل خون، جان در مقابل جان. انتقام هم در جاهایی که انتقام هست، فکر نکن باید شخصیتش یک ولی کامل خدا مثل امیرالمؤمنین باشد. شما الان درباره بعضی از ائمه‌تان هم سخن از انتقام نمی‌گویید، در حالی که شخصیتشان خیلی معنوی است. از کسانی انتقام گرفته شده که اصلاً معصوم نبودند. من حتی قاطع می‌توانم بگویم از سردار سلیمانی شما کمتر بودید یا مساوی سردار سلیمانی شما بودند؛ رهبر انقلاب را که نمی‌گویم. یک نمونه‌اش را برایتان بگویم.

مشركان مکه صلح حدیبیه را استفاده کردند تا فتح مکه را ده سال عقب بیندازند، چون دیدند این حرکتی که شروع شده دارد

می‌رسد به فتح مکه. در موضع ضعفشان، چون یک سال بعد جنگ احزاب بود که شکست خورده بودند، آمدند جلوی پیامبر را بگیرند، ده سال از او زمان بخرند، شاید یک خاکی در سر خودشان بکنند؛ که بعد هم نقض شد و سال بعد دیگر فتح مکه اتفاق افتاد. پیامبر چه استفاده‌ای کرد؟ پیامبر در حوزه ضعف نبود، در حوزه اقتدارش بود. پشت سرش احزاب بود، روبه‌رویش هم فتح مکه بود. از این ده سال برای جهانی کردن دعوتش استفاده کرد. نامه به پادشاهان، همه در آن فرصت نوشته شد: شاه ساسانی، شاه روم و جاهای دیگر، و حتی امیران منطقه‌ای، از جمله به امیر بصری نامه نوشت. بصری منطقه‌ای بود در شام که از طرفی به امپراتوری روم چسبیده بود، مسیحی بودند، اما یک ایالت‌نشین عرب بودند و مثل رومی‌ها نبودند که اصلاً عرب نبودند. به این‌ها هم نامه نوشت، به امیر بصری هم نامه نوشت. دادش دست چه کسی؟ دادش دست حارث بن عمیر. یک سفیر است؛ نه امیرالمؤمنین است، نه امام سجاد است، نه معصوم است، نه حتی ابوذر است، نه مقداد؛ یک مسلمان است. نامه دعوت را داد به حارث بن عمیر. سفیر پیامبر شد. سفیر با نیروی نظامی هم نرفته است. خودش تنها رفته، نامه برده. فرمانده نظامی بصری که شرحبیل نامی بود، او را گرفت و کشت. سفیر را کشت. پیامبر اینجا نگفت «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ»، شرحبیل را تحویل دهید؛ یک جانی در مقابل یک جانی. گفت: «آماده شوید برای انتقام.» جنگ موته. شهید بزرگ جنگ موته کیست؟ جناب جعفر طیار، برادر امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه. جنگی در مقابل کشتن یک سفیر. اینجا نگفت: «آقا، بیایید یک خون در مقابل یک خون.» اینجا بالاتر از قصاص گفت. گفت انتقام. این به چه جرئت‌ی سفیر من را کشت؟ سفیر من یعنی حکومت من.

انتقام شهدای انقلاب اسلامی

سلیمانی در فرودگاه بغداد سفیر بود، پیش نخست‌وزیر عراق یا نه؟ به دعوت او دعوت بود یا نه؟ سفیر جمهوری اسلامی یعنی جمهوری اسلامی. او را بزنی، یعنی جمهوری اسلامی را زده‌ای. قصاص فقط نیست که بگویم حتی عامل مستقیم در مقابلش تمام انتقام می‌خواهد. حالا انتقام چیست؟ چگونه است؟ آن را الان نمی‌خواهم واردش بشوم. بپذیریم که دو چیز است. تازه کشتن قاتل، در این صورت، کار را تمام نمی‌کند. چون من این را نگویم، فکر می‌کنی انتقام و خون‌خواهی فقط برای یک وجود نفیسی مثل سید مظلومان است. البته باید خونی ریخته باشد؛ همین جوری در بستر مرده باشد که حساب نیست. ولی فکر نکن یک خون خاص مثل خون امیرالمؤمنین فقط خون‌خواهی دارد. بله، آن خون‌خواهش خداست. فرقی با بقیه این است که آن خون‌خواهش خداست، آن خون‌خواهش و ولی مطلقش امام زمان است. اما در موارد دیگر، حتی اگر غیرمعصوم باشد، پای انتقام در میان است، نه فقط قصاص. این را کوچک نکنید که حساب کنیم یک حکمی برای معصوم است و سرایتش ندهیم به بقیه که حالا بخواهیم مثلاً بگویم: «آقا چون نایب امام زمان است، انگار امام زمان است.» نه، اصلاً آقا یعنی جمهوری اسلامی. من چه می‌گویم؟ اصلاً دارم برای بدیهیات استدلال می‌کنم. مگر آقا را ترور کرده؟ خب، به ایران تجاوز کرده. اولین نفر را او زده و این یعنی جنگ. ما هم چهل روز با او جنگیدیم. نگفتم: «آقا، قصاص.» این خون در مقابل آن خون. مقابلش جنگ است، مقابلش خون‌خواهی است. صرف اینکه دو، سه روز جنگیدی، خون‌خواهی منعقد نشده. امیدوارم کسی در جامعه دوباره دور نگردد و بگوید: «انتقام آقا را گرفتیم.» انتقام آقا یک نفتکش نیست. انتقام آقا زدن یک پایگاه نظامی نیست. بعد توضیح می‌دهم. انتقام حسین که معنا بشود، آن وقت همه این‌ها روشن می‌شود که انتقام یعنی چه.

طلب تار؛ ذخیره یاری ولی

این روزها، روزهای زیارت اربعین است. طالب تار اباعبدالله یک ویژگی دارد. خیلی ها پرچمش را بلند می کنند. نگفته اند بلند نکنید. نگفته اند قبل از مهدی ما هیچ کس تار حسین را نخواهد. اصلاً او وقتی می آید هم صدا می زند «یا لثارات الحسین». خون خواهی هاستند، بیایند زیر لشکر من؛ ولی آنکه منعقد می کند، او ولی مطلق خداست. بقیه می توانند خیزش کنند، شروع کنند، اما نمی توانند تمام کنند. موظف اند نگذارند این پرچم بخوابد: از قیام توایین، مختار، زید شهید. من به شما یک جمله بگویم: خون خواهی حسین بن علی، بنی امیه را برانداخت. هی قیام پشت قیام، هی قیام پشت قیام که خیلی هایشان هم شعارشان «یا لثارات الحسین» بود. ولی در روایات گفتند: «او کار یک ولی است.» خیلی دقت کنید، نکته یاریکی است. «هیچ کس نکند به جز امام زمان» را نگفتند. گفتند: «همه شما خون خواه حسین باشید، ولی به شما بگویم کسی که انجامش می دهد، یک ولی خداست.»

امام صادق علیه السلام به عطیه عوفی، همان که زیارت اربعین را نقل کرده، درباره ی اباعبدالله فرمود: «وَإِنَّكَ تَارُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مِنَ الدِّمِ الَّذِي لَا يُدْرِكُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بِأُولِيَّائِكَ»؛ «تو تاراللهی هستی که خونی که از تو روی زمین ریخته شد، کسی خون خواه نمی شود، مگر اینکه از اولیای تو باشد.» و اصلاً یکی از لقب های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایات و زیارات ما «ثائر الحسین» است. حالا در دعای ندبه که همه تان شنیده اید: «أَيُّنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ». ثائر الحسین، خون خواه حسین. جای دیگر، وقتی خودش را معرفی می کند، می فرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الدِّمِ طَلَّابُ الثَّارِ»؛ «من اهل آن خون ریخته شده هستم، من صاحب ولایتم که باید خونس را خون خواهی کنم، و من طلب کننده با شدت از تار و خون خواهی اش هستم.» بین ای کاش و آرزو، شیعه ساخته می شود

این مفهوم را اگر در اربعین، که موسم زیارت و حرکت و تازه کردن عهد است، نتوانیم با هم طرح کنیم، کجا باید طرح کنیم؟ در خودتان زنده نگه دارید. اربعین فقط برگشتن دل به کربلا نیست؛ برگشتن اراده به راه حسین است. روضه ها و قدم ها را به این مفهوم پیوند بدهید. زیارت اربعین مقصد خون را نشان می دهد و زیارت عاشورا وظیفه ی زائر را. دو جای زیارت عاشورا که می خواهی سطح پروازت را بالا ببری، با این بالا می بری که طلب تار بکنی. یک بار می گویی: «طَلَبُ تَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ»، یک بار می گویی: «طَلَبُ تَارِي مَعَ إِمَامٍ هُدًى». امام رضا علیه السلام به ما یاد داده، امام صادق علیه السلام به ما یاد داده. این دو چیز است، صدها چیز دیگر هم هست؛ من دو تا را می گویم. یکی همین طلب تار را بخواهید. یعنی گریه که می کنید، یعنی روضه که می خوانند برایتان، سینه تان می سوزد، همین جوری نروید خانه هایتان. این را بیاورید پشت مفهوم طلب تار. این خشم و این کینه را، این نیروی خفته را، بیاورید ذخیره کنید برای امام زمان: «نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ»؛ «من یاری ام را برای شما آماده کرده ام.» کجا آماده کرده ام؟ همین در روضه ها. هی روضه خواندن، هی من سوختم، هی گدازه به دلم افتاد، در مقابل دشمنان شما هی بغض جمع کردم، که این ها نیروی من می شود برای حرکت در طول تاریخ.

یکی هم امام رضا علیه السلام فرمود: هر وقت روضه اباعبدالله و یارانش را شنیدید و گریه کردید، یک جمله ای که باز در سبد زیارتان آورده اند، بگویید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا». این را هم بگویید. تماشاگر نباشید. ببینید چقدر قشنگ دارند ما را تربیت می کنند؛ بین یک «لیت» و «ای کاش» و بین یک آرزو دارند ما را تربیت می کنند. امام رضا گفته ای کاش ها را بگو؛

ای کاش من در کربلا با تو بودم. یک حسرت بشود برایت که نبود. به خاطر اینکه شیعه کوچۀ بن بست ندارد. فقط ای کاش بگویی و راه بازی برایش نباشد که آدم افسردگی می گیرد. از آن طرف هم یک آرزو کن: «طَلَبَ نَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مُنْصُورٍ». بین یک ای کاش و بین یک آرزو، تو را دارد می سازد. تو را آن جوری می سازد که او گفته. این آیین هیئت داری است.

وفا کردم یا اباعبدالله؟

وقتی از اربعین به ظهر عاشورا برمی گردیم، یک نماز می بینیم. سعید بن عبدالله انصاری جلوی ایستاد. نماز ظهرش را خوف خواند. نماز عصرش را خوف هم نبود، سوار بر اسب خواند. نماز ظهرش را که نماز خوف خواند، یک تعدادی ایستادند جلوی تیرها را به جان خریدند تا حسین بتواند دو رکعت نماز بخواند. یکی شان سعید بن عبدالله است. سعید بن عبدالله کیست؟ من به شما می گویم: در تمام اصحاب اباعبدالله هیچ کسی اندازه او راه نرفته برای نهضت حسین. از مکه پیام برداشته، آورده کوفه. از کوفه جواب برده مکه. دوباره برگشته کوفه، همین طور رفته و آمده. دو، سه ماه است فقط در جاده است، دو، سه ماه است در بیابان. فقط دارد راه می رود. با این شدت خستگی، که همه اش در سفر بوده، یک روز پیش زن و بچه اش نبوده. الان می ایستد جلوی اباعبدالله؛ شاید اولویت می گیرد، دیگر این امتیاز را به من بده که من جلویت بایستم.

عزیزان، تیر از یک سمت دیگر می رفت. آدم عادتاً تیر که به سمتش می آید، نه یک انگشتی جلویش بیاید، عادتاً سر خودش را می دزدد؛ دست خودش نیست، چشمش را می بندد، صورتش را می دزدد. آدم چطور باید او را از جان خودش گرفته باشد، از جان خودش عزیزتر گرفته باشد که تیر به یک سمت دیگر می رود، این با صورت بیفتد جلوی تیر که به صورت بگیرد، تیر را یک وقت به کنج لباس حسین نگیرد؟ دوازه، سیزده تا تیر خورد، دو رکعت نماز. تیر دوازدهم شد «السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، افتاد در بغل اباعبدالله. یک جمله گفت: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟»؛ «آقا جانم، وفا کردم؟» خوش به حال آنهایی که خسته این راه می شوند، تلاش می کنند، خستگی ناپذیرند. خوش به حال آنهایی که با جانشان دفاع می کنند در این راه. آقا سنگ تمام برایش گذاشت. گفت: «وفا کردی، چطور کردی؟» «نَعَمْ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ»؛ «من امام توأم، اما تو امام منی؛ امام یعنی جلودار. من در بهشت بر هیچ مؤمنی وارد نمی شوم، مگر اینکه تو جلو می روی و می گویی: یاالله.»

نه، نگرفتی چه گفتم. توی بهشت، مؤمنان می خواهند جای اباعبدالله را ببینند. وقتی نگاه می کنند، انگار در زمین به یک ستاره نگاه می کنند. فکر نکن آنجا هر روز پیش حسین بن علی هستیم و همه با همیم. مقامی دارد حسین بن علی. مثل شب جمعه ای که بعضی شهدا سر می زنند و کربلا می آیند و بعضی دوستانشان را می بینند. آنجا هم همین طور است؛ سرکشی می کند به مؤمنان. اربعین، راه طولانی پاسخ دادن به همین سؤال است: من با قدمم، با زبانم و با زندگی ام، وفا کردم یا اباعبدالله؟

اربعین؛ چهل روز با داغ حسین

اربعین که می رسد، تازه می فهمیم آن «وفا کردم؟» فقط سؤال سعید نبود. بعد از شهادت، نوبت زینب کبری سلام الله علیها و امام سجاد علیه السلام بود که این خون را بر دوش بکشند؛ از کوفه تا شام نگذاشتند قتلگاه در بیابان دفن شود. هر قدم زائر اربعین، ادامه همان روایت است: حسین کشته نشد تا فراموش شود؛ خورش ریخته شد تا امت بیدار بماند و راهش به مقصد برسد.

مجلس دوم

خون حسین چگونه به مقصد می‌رسد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين، سيما بقية الله فى الارضين، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

شب دوم است و ما هنوز در فضای اربعین ایستاده‌ایم؛ در هوای زیارت، در هوای راه، در هوای قدم‌هایی که از نجف تا کربلا کشیده می‌شود و آدم را آرام‌آرام از خودش بیرون می‌برد. اربعین عجیب است؛ آدم در این راه هر چه جلوتر می‌رود، بیشتر می‌فهمد که زیارت فقط رسیدن به ضریح نیست. گاهی انسان خیال می‌کند مقصد، همان لحظه‌ای است که چشمش به گنبد می‌افتد، یا وقتی دستش به شبکه‌های ضریح می‌رسد، یا وقتی می‌تواند کنار قتلگاه چند جمله‌ای با آقا حرف بزند. این‌ها همه مقصدهای شیرین و عزیزند، اما اربعین به ما یاد می‌دهد که مقصد زیارت، فقط رسیدن به حرم نیست؛ مقصد زیارت، فهمیدن مقصد خون حسین است.

دیشب عرض کردیم که زائر اربعین فقط عزادار نیست. زائر اربعین فقط کسی نیست که آمده باشد یک داغ تاریخی را گرامی بدارد. زائر اربعین، کنار خونی می‌ایستد که هنوز مطالبه دارد. کنار «ثارالله» می‌ایستد. کنار حقیقتی می‌ایستد که در زیارت عاشورا به ما یاد داده‌اند برای آن دعا کنیم و بگوییم: «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَّنْصُورٍ». یعنی خدایا من را فقط گریه‌کننده حسین قرار نده؛ من را در صف کسانی بگذار که طلب خون حسین می‌کنند، آن هم نه پراکنده، نه بی‌راه، نه با هوس شخصی، بلکه همراه امامی که منصور است، هدایت‌شده است، مأذون است، و خون حسین را به مقصد خودش می‌رساند.

اما امشب باید یک قدم جلوتر برویم. اگر شب اول، سؤال ما این بود که «ثار» چیست و چرا بعد از قصاص ظاهری قاتلان کربلا هنوز پرچم «یا لثارات الحسین» پایین نیامده، امشب سؤال ما این است که اصلاً انتقام خون حسین یعنی چه؟ آیا انتقام یعنی فقط خونی در برابر خونی ریخته شود؟ آیا یعنی فقط قاتلی مجازات شود؟ اگر چنین بود، ماجرا باید همان قرن اول تمام می‌شد. بسیاری از قاتلان کربلا به دست مختار و دیگران مجازات شدند. پس چرا هنوز این خون، زنده است؟ چرا هنوز امام زمان (عج) با عنوان «ثائر الحسین» شناخته می‌شود؟ چرا هنوز زائر اربعین، بعد از قرن‌ها، خودش را در نسبت با این خون تعریف می‌کند؟

اینجاست که اربعین به داد فهم ما می‌رسد. چون اربعین، فقط ادامه مصیبت عاشورا نیست؛ اربعین، آغاز فهم مقصد عاشورا است. در عاشورا بدن امام بر زمین افتاد، اما در اربعین معلوم شد که این بدن بر زمین افتاده، یک امت را از زمین بلند می‌کند. در عاشورا دشمن خیال کرد با کشتن حسین، مسئله را تمام کرده؛ اما در اربعین معلوم شد مسئله تازه شروع شده است. سرها را بر نیزه بردند، اهل بیت را اسیر کردند، شهر به شهر گردانند، اما همین حرکت اجباری دشمن، تبدیل شد به رساندن پیام حسین به گوش امت. زینب کبری؟ س؟ و امام سجاد علیه السلام نگذاشتند خون، خاموش شود. نگذاشتند کربلا فقط یک مقتل بماند. کربلا را تبدیل کردند به حجت.

برای همین، در زیارت اربعین نمی‌گوییم فقط حسین مظلومانه کشته شد. می‌گوییم: «بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فِیکَ لَیْسَتْ نِقْدَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحِیرَةِ الصَّلَاةِ». این جمله، کلید بحث امشب ماست. امام حسین علیه السلام خون قلبش را داد تا بندگان خدا را نجات بدهد؛ از جهالت، از حیرت، از سرگردانی، از گم کردن راه، از اینکه آدم‌ها نفهمند کجا ایستاده‌اند، دوست را دشمن بینند و دشمن را دوست، حق را تنها بگذارند و باطل را یاری کنند. پس اگر می‌خواهیم بفهمیم انتقام خون حسین چیست، باید اول بفهمیم حسین برای چه خون داد. خونخواهی حسین یعنی رساندن این خون به همان مقصدی که برای آن ریخته شد.

این نکته خیلی مهم است. انتقام در منطق الهی، تشفی دل‌های خشمگین نیست. انتقام در دستگاه حسین، یعنی پایان دادن به آن وضعی که حسین برای مقابله با آن شهید شد. اگر حسین برای نجات انسان‌ها از جهالت و حیرت خون داد، انتقام حسین یعنی جهالت شکسته شود، حیرت پایان بگیرد، پرچم حق بالا برود، جامعه از دست اموی‌گری آزاد شود، و آن راهی که دشمن خواست ببندد، باز شود. دشمن حسین را کشت تا راه ولایت بسته شود؛ انتقام حسین یعنی راه ولایت جهانی شود. دشمن حسین را کشت تا مردم بترسند؛ انتقام حسین یعنی مردم جرئت ایستادن پیدا کنند. دشمن حسین را کشت تا کربلا دفن شود؛ انتقام حسین یعنی کربلا تبدیل شود به قبله آزادگان عالم.

امشب برای اینکه این معنا روشن‌تر شود، می‌خواهیم سراغ یک مقایسه برویم؛ مقایسه دو سیدالشهدا. قبل از اباعبدالله الحسین علیه السلام، جناب حمزه، عموی پیامبر، سیدالشهدا بود. او هم در میدان احد شهید شد، او هم بدنش مورد جسارت قرار گرفت، او هم داغ بزرگی بر دل پیامبر گذاشت. اما خون حمزه چگونه انتقام گرفته شد؟ آیا فقط با کشتن قاتلش؟ یا انتقام حمزه، فتح مکه بود؛ یعنی همان شهری که پیامبر را بیرون کرده بود، همان جبهه‌ای که اسلام را محاصره کرده بود، همان کانون جاهلیت، در برابر پیامبر فرو ریخت و راه دعوت الهی باز شد؟

اگر انتقام حمزه فتح مکه بود، باید پرسیم انتقام حسین چیست. اگر خون حمزه وقتی به مقصد رسید که مکه فتح شد، خون حسین وقتی به مقصد می‌رسد که چه چیزی فتح شود؟ اینجا دیگر بحث، بحث یک شهر نیست. حسین بن علی علیه السلام در کربلا فقط برای نجات یک قبیله یا یک منطقه نایستاد. حسین برای نجات امت ایستاد؛ بلکه برای نجات انسان ایستاد. پس انتقام حسین هم باید به اندازه مقصد حسین فهمیده شود. اگر مقصد خون حسین، نجات بندگان خدا از جهالت و حیرت ضلالت است، انتقام حسین یعنی فتح جهان به روی حقیقت حسین؛ یعنی روزی که عدالت، ولایت، توحید و کرامت انسان بر زمین حاکم شود. امشب می‌خواهیم همین راه را باز کنیم. از حمزه شروع می‌کنیم تا حسین را بهتر بفهمیم. از فتح مکه می‌گوییم تا معنای فتح بزرگ‌تر روشن شود. از انتقام به معنای خون بیشتر فاصله می‌گیریم و می‌رسیم به انتقام به معنای رساندن خون شهید به هدفش.

آن وقت زیارت اربعین هم برای ما معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. می‌فهمیم چرا زائر اربعین باید هم اهل اشک باشد، هم اهل فهم؛ هم اهل محبت باشد، هم اهل مسئولیت؛ هم بر مصیبت گریه کند، هم بپرسد این خون از من چه می‌خواهد.

دو سیدالشهدا؛ یک مسیر، یک انتقام

شما همه‌تان بارها شنیده‌اید و درست هم گفته‌اند، بر اساس روایات اسلامی‌مان، که پیش از اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، حمزه، عموی پیامبر، بود که در احد شهید شد و لقب سیدالشهدا گرفت. بعد که اباعبدالله شهید شد، دیگر سیدالشهدای علی‌الاطلاق از آن اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شد. مثل «سیده نساء العالمین» که پیش از حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها، حضرت مریم هم به آن متصف بود؛ اما فاطمه سلام‌الله‌علیها که آمد، دیگر شکل مطلق آن از آن فاطمه زهرا شد.

خب، این دو سیدالشهدا را با هم مقایسه کنیم. درس‌هایی را در لایه‌لای همین مقایسه‌ها و قرینه‌ها می‌توان گرفت. حمزه سیدالشهدا در احد، با ۶۴ نفر از انصار و ۶ نفر از مهاجر، غیر از اینکه شهید شدند، مثله شدند. مثله کردن یعنی یا در حین شهادت یا بعد از شهادت، اعضای آن شهید را قطعه‌قطعه کنند. معمولاً مثله شدن برای تحقیر انجام می‌شد. خیلی وقت‌ها اصلاً بعد از شهادت انجام می‌شد. بینی می‌بریدند، گوش می‌بریدند، چشم درمی‌آوردند، یا مثلاً شکمش را پاره می‌کردند؛ به‌خصوص اگر او از بزرگان و پهلوانان بود، این کار را می‌کردند تا تحقیر شود. جنازه وقتی روی زمین افتاده و با این وضع باشد، حالت تحقیرآمیزی پیدا می‌کند.

حمزه هم به‌وسیله وحشی مثله شد؛ همان وحشی که می‌شناسید. هند جگرخوار، یک برده زرخرید را مأمور کرد که هم او را بکشد و هم بعداً آمدند، سینه حمزه را پاره کردند و جگرش را درآوردند. چنان‌که در زیارت عاشورا می‌خوانید: «ابْنُ آكِلَةِ الْاَكْبَادِ». آكله اکباد یعنی کسی که جگرها را خورد. خب واضح است که منظور همان هند است. ولی هند که یک جگر خورد؛ همان جگر حضرت حمزه را درآورد و به دندان زد. اما اینجا جمع می‌بندیم؛ انگار می‌خواهد یک سلسله را بشمارد که شما خیلی جگر پاره کردید. تو خواستی بگویی جگر امام مجتبی هم گردن این‌هاست. درست است نیامدند دندان بزنند، ولی همان طرح معاویه بود که این‌ها را بکشند. اینجا جمع می‌بندیم و می‌گوییم «ابْنُ آكِلَةِ الْاَكْبَادِ»؛ جگرها را می‌خورد.

خب، حمزه با ۶۴ نفر از انصار رسول‌الله، یعنی انصار همان‌هایی بودند که رزمندگان مدنی بودند و اهل مدینه بودند، و ۶ نفر از مهاجر این‌گونه شدند. اینجا احد است و انتقام افتاد تا فتح مکه که سال هشتم است؛ یعنی تقریباً ۶ سال طول کشید تا انتقام حمزه گرفته شد. قاتل، قصاص نشد. دیشب گفتم دو چیز است؛ انتقامش فتح مکه بود.

خب باید بگویی: یکی کشته، دیگر او هم باید قصاص شود. از قضا پیامبر برای قاتل حمزه و تعدادی دیگر که کارهای بسیار شنیعی انجام داده بودند، در حد متعارف دشمنی نکرده بودند، بلکه دشمنی‌های غیرمتعارف کرده بودند، حالا بعضی‌هایشان در عرصه‌های فرهنگی، بعضی‌هایشان در عرصه‌های نظامی، تعدادی را اسم آورد و گفت: «این‌ها خوششان هدر است.»

فتح مکه که شد، همان روز مسلمان‌ها شعار می‌دادند که «ما الان می‌رویم از همه‌شان انتقام می‌گیریم.» منظورشان از انتقام، قصاص بود؛ یعنی به‌جای بدر و به‌جای همه جنگ‌هایی که گذشته، الان برویم ابوسفیان و هر کسی هست را یا اسیر کنیم یا بکشیم. پیامبر فرمود: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»؛ امروز روز رحمت است. چون دیگر پیروزی بزرگ اتفاق افتاده بود.

حالا تعابیر را ببینید. همه‌تان اهل قرآنید. قرآن که می‌خوانید، سر این کلماتش بایستید. خدای عالم گفته کلماتش را؛ یک بشر نگفته. هر قیدش یک معنا دارد. مثلاً در سوره شریف فتح، که این روزها در مسیر و مجلس می‌خوانید، می‌گوید: «فتح قریب». فتح قریب، خیبر بود. بعد از حدیبیه، خیبر فتح شد. سال بعدش خیبر فتح شد که خیبر با جنگ فتح شد؛ بقیه شهرک‌های یهودی‌نشین دیگر خودشان گذاشتند و رفتند. درباره مکّه که سال بعدش، یعنی سال هشتم، اتفاق می‌افتد، می‌گوید: «فتح مبین». فتح مبین؛ پیروز شدنش نیاز به تبیین ندارد. ما الان در جنگ با آمریکایی‌ها که به ما تجاوز کردند، در جنگ بقا پیروز شدیم. هر کسی در ایران است، می‌بیند ما نه کشور را از دست دادیم، نه حکومت را از دست دادیم؛ تا این حد مبین است. اما اینکه آیا کلاً پیروز شدیم؟ باید کلی نمودار بخشی و هی اثبات کنی چه شده و چه شده. تازه سه، چهار ماه دیگر صبر کن، بعدش چه می‌شود. این نیاز به تبیین دارد؛ هنوز فتحش مبین نیست. مبین یعنی آشکار.

پیامبر وقتی وارد مکّه شد، وارد شهری شد که بعثت در آن اتفاق افتاده بود. کار مسلمان‌ها طوری در مضیقه افتاد که تعدادی‌شان رفتند حبشه، تعدادی‌شان کشیده شدند به شعب ابی‌طالب، بعد لیلۃ‌المبیت اتفاق افتاد. پیامبر خودش هم شبانه از این مکّه رفت و حتی دنبالش کردند که در بیابان بگیرند و بکشندش، که خدا به اعجاز در آن غار یک‌طور پنهانش کرد که نتوانستند این کار را بکنند. یعنی چیزی که تقریباً در چشم‌ها یک حرکت شکست خورده بود، الان برگشته به همان شهر؛ آن هم با چه برگشتنی؟ دیگر حتی به شکل نظامی وارد شهر نشده. وارد شهر شدن بدون کوچک‌ترین خونریزی. خود ابوسفیان یک ساعت زودتر آمد بیرون شهر، اسلام خودش را با عباس، عموی پیامبر، آشکار کرد، بعد برگشت، دروازه‌های شهر را باز کرد و آن‌ها وارد شهر شدند.

انتقام حمزه، فتح مکّه بود؛ انتقام حسین، فتح جهان

فتح مبین، انتقام خون شهدا، از جمله حمزه سیدالشهدا، بود. اینکه امام شهیدمان به ما می‌گفت «ما به سمت قله داریم می‌رویم، به قله نزدیک شده‌ایم»، این حرکت پیامبرانه همیشه همین‌طور است. حرکت پیامبرانه از دره مصائب شروع می‌شود، در دامنه قد می‌کشد و به قله می‌رسد. پیامبر در ۸، ۹ سال این را قشنگ روی زمین نشان داد. وقتی آمد مدینه و حکومت تشکیل داد تا سال هشتم که به فتح مبین رسید، هر ناظر غیرمسلمان، اصلاً مستشرقانی که تاریخ را خوانده‌اند و هیچ دلی هم در گرو پیامبر ندارند، می‌گویند: «پیامبر پیروز شد. جاهلیت برافتاد. قبایل قریش و آن قدرت‌هایی که پیش از آن بودند، در مقابلش شکست خوردند. دین او دین سراسری است.» آنجا شد «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ یعنی واقعاً به قله رسید. این را باید ببینی. این دیگر نیاز به تبیین ندارد. اگر هنوز می‌گوییم «جهاد تبیین» و بروید روایت فتح کنید، معلوم است هنوز فتح مبین نشده. نیاز به توضیح دارد. اشکال ندارد، در دامنه این‌طور است. ولی فتح مبین دلایلش در خودش است. دلیل نمی‌خواهد. سخنران نمی‌خواهد. مثلاً کسی بیاید در مکّه کنار کعبه منبر بگذارد و بگوید «ما بردیم، ما قله‌ایم»؟ قله پیدا است. ابوسفیان و خیلی‌هایشان که مانده بودند، خودشان دست‌هایشان را بالا بردند. حالا اسلام واقعی یا اسلام ظاهری، آخرش دست‌هایش را برد بالا. شهر هم که فتح شد. «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» هم شد. کل شبه‌جزیره شد مال پیامبر. نامه‌نگاری‌ها هم که از صلح حدیبیه شروع شده بود، به اقصی نقاط عالم رسیده بود. خب اگر پیروزی این نیست، پس چیست؟ ان‌شاءالله زنده باشیم و این پیروزی‌های این‌گونه را ببینیم. این‌گونه

پیروزی‌ها را از خدا بخواهیم که ببینیم. اربعین، شاهد همین قاعده است: دشمن خواست شهادت، پایان حرکت باشد؛ اما خون شهید به زیارت، اجتماع و حرکت امت تبدیل شد.

حمزه در احد شهید شد. هم یک قصاص داشت و هم یک انتقام. او و شهدای کنارش، نمی‌خواهم بگویم فقط حمزه، ولی حمزه را خود پیامبر لقب داد دیگر؛ سید آن شهداست، بزرگ آن شهداست. این‌ها یک انتقام داشتند که انتقام و خون‌خواهی‌شان فتح مکه بود. چرا؟ خون‌خواهی و انتقام، عرض کردم، به معنای خون بیشتر ریختن نیست. چون اصلاً آیه قصاص آمده بود که جلوی خون بیشتر ریختن را بگیرد. عرب جاهلی، اگر یک نفر از او می‌کشتند، بلند می‌شد می‌رفت آن قبیله را شخم می‌زد، کلی آدم می‌کشت. آیه قصاص اینجا آمد و گفت: «النَّفْسُ بِالنَّفْسِ». یک جان در مقابل یک جان. اگر قرار باشد خون‌خواهی دوباره خون بیشتر ریختن باشد، پس قصاص برای چه آمد؟

خون‌خواهی و انتقام، در واقع رسیدن یا رساندن به هدف آن شهداست. این شهدا برای چه کشته شدند؟ چرا در احد این‌گونه ایستادند، مقاومت کردند و شهید شدند؟ یک حرکتی اینجا راه افتاده بود. به تعبیر قرآن در سوره نحل، آیه ۴۱، «حَسَنَةُ دُنْيَا» برپا شده بود. عزیزان، حکومت اسلامی را قرآن می‌گوید «حَسَنَةُ دُنْيَا». آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» را که گفتیم، نگاه بکنید؛ خواستید، المیزان علامه طباطبایی را هم ذیل آن ببینید. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» این نیست که سبب و گلابی بدهد. آن‌ها نعمت هستند. حسنه چیزی است که وقتی تناولش می‌کنی، بهشتی می‌شوی. کسی با خوردن میوه بهشتی نمی‌شود. حسنه چیزی است که تو را بالا می‌برد. حسنه آخرت معلوم است که بهشت و رضوان است و نتیجه همین حسنات دنیاست. حسنه دنیا را در این آیه می‌گوید «مجتمع صالح اسلامی»؛ یعنی مدینه‌ای که در آن حکومت اسلامی تشکیل شد، حسنه این دنیاست. خود زیارت اربعین این مقصد را روشن می‌کند: «بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ خون داده شد تا انسان از جهالت و سرگردانی نجات پیدا کند.

در بدبختی‌ها و تنگی‌ها بودند. شعب ابی‌طالب در دوره بعثت بود، اهل صفه هم در مرحله اول حکومت بودند؛ یعنی انگار دوباره شعب ابی‌طالب. عده‌ای اهل صفه بودند، ولی به تدبیر این پیامبر و به استقامت این مردم، پیامبر رساندشان به جایی که وقتی فتح خیبر شد، فقر به کلی ریشه‌کن شد. عزیزان، حکومت موظف است حسنه دنیا باشد، نه فقط حسنه آخرت. این‌گونه نباشد که همین‌جا بدبختی و نکبت و فشار و دردسر باشد و فقط ثواب آخرت داشته باشد. نه، همین‌جا را برایت حسنه دنیا می‌کند. حسنه دنیا را اینجا نشانت می‌دهد و پیامبر این کار را کرد. پیامبر پرونده‌اش موفق و موفق بود. بعد از فتح خیبر، دیگر کسی اهل صفه نیست؛ درحالی‌که از ۷۰ تا ۴۰۰ نفر اهل صفه بودند. اهل صفه که می‌گویم، چیزی مثل همان شعب ابی‌طالب آنجاست. فقط این‌ها در حاشیه مسجد بودند. لباس برای عوض کردن نداشتند، خوراک برای خوردن نداشتند، خانه نداشتند، زن و بچه نداشتند. عین موکب‌های اربعین! سعد بن عباد می‌آمد ۸۰ نفرشان را می‌برد، یک کس دیگر ۳ نفرشان را می‌برد، شامی به آن‌ها می‌داد تا فردا دوباره شام. یک چنین وضعی بود. هر کسی اسلام آورده بود و از قبیله‌اش رانده شده بود یا برده بود، می‌آمد مدینه. خب نه خانه داشت، نه زندگی داشت، نه هنوز همه چیز درست شده بود که بتواند برود کار کند یا سرزمینی داشته باشد. اما در آن حرکت تکاملی پیامبر، این‌ها وظایفی است که حکومت اسلامی دارد.

حمزه قصاص نداشت، انتقام داشت؛ حسین قصاص داشت، انتقام ماند

حضرت آقا چقدر صریح تأکید می‌کرد: «پیشرفت، ایران قوی، ایران با زندگی خوب برای مردمش.» این‌ها آرمان‌های انقلابی است. یک فرد انقلابی حتماً باید این‌ها را بخواهد. نه اینکه بگوید این‌ها چیست؟ ما که برای دنیا نیامدیم. نه، قرار نیست حکومت فقط حسنه آخرت باشد. حسنه دنیا هم باید باشد، بر حسب آیه شریفه ۴۱ سوره نحل. خب، رساندن به این مرحله که توانستند به این مرحله بزرگ برسند. حالا فقر را ریشه‌کن کرده. الان آمده شبه‌جزیره را هم گرفته. این همان چیزی است که هدف این شهدا بود. این شهدا ایستاده بودند در مقابل مشرکان، مقاومت می‌کردند تا بتوانند حکومتی سرپا کنند برای مستضعفان عالم؛ مستضعفانی که از این‌ور و آن‌ور می‌آیند، در این کشور می‌خواهند زندگی کنند و بعد بتوانند به خانه و زندگی‌شان برگردند. بتوانند بت‌ها را از مکه بزدایند. خانه‌ای که ساخته ابراهیم بوده، نخستین مرکز توحید در عالم بوده و الان بتخانه شده، حش، به تعبیر قرآن، «مُكَاءٌ وَتَضْيِةٌ» شده، سوت و کف زدن شده؛ می‌خواستند آن را به وضع اصلی و الهی خودش برگردانند.

خب، الان وقتی وارد مکه می‌شوند، فتح مکه می‌شود، همه این‌ها اتفاق می‌افتد. پس مزد آن شهادت‌ها، انتقام آن شهادت‌ها، خون‌خواهی آن شهادت‌ها، تارومار کردن مکیان نیست، خون بیشتر ریختن نیست، پیروز شدن در این نبردی است که ۹، ۱۰ سال طول کشیده. این انتقامش است. پس قصاص چیست؟ قصاص این است که کسی آمده یک جان محترمی را کشته، عمداً هم کشته، پول هم گرفته و کشته. او باید قصاص شود. پیامبر اسم این‌ها را داده بود؛ یکی‌شان وحشی بود که «این را هر جا دیدید، خونس هدر است. هر مسلمانی دید، او را بکشد.» وحشی قاتل حمزه، حتی اگر آویزان به پرده کعبه باشد. این‌ها هم رفتند در سوراخ‌ها پنهان شدند، چون همه در مکه بودند. پیامبر که آمد شهر را فتح کرد، به واسطه‌ای خبر می‌گرفتند که چه خبر است و الان می‌خواهد چه کار کند؟ اگر شب قدر بود، مفصل برایتان می‌خواندم که اینجا دوباره پیامبر رحمت چطور این وحشی مهدورالدم را از سوراخش با آیات کشید بیرون؛ نه برای اینکه تله بگذارد و بگیرد گردنش را بزند، بلکه برای اینکه بیاورد و توبه‌اش بدهد و از او بپذیرد. قاتلش را بخشید. ولی دم حمزه بود. گفت: «من از خون عمویم حمزه گذشتم، تو را قصاص نمی‌کنم، برو.» انتقامش هم که آن‌طور گرفته شد.

پس سیدالشهدای اول قصاص نداشت، انتقام داشت. سیدالشهدای دوم، حسین بن علی علیه‌السلام، قاتلانش مجازات شدند، قصاص داشت. مختار آمد قاتلان کربلا را همه‌شان را گرفت و اعدام کرد، قصاص شد. اما آیا انتقامش هم گرفته شد؟ اگر انتقامش گرفته شده بود و اگر قصاص قاتلان همان انتقام بود، معنا نداشت دوباره پرچمی درست شود به نام «یا لثارات الحسین» و بعد از مختار همین‌طور دست‌به‌دست بچرخد تا آخرینش امام زمان. و تو می‌دانی امام زمان یک قاتل را دو بار قصاص نمی‌کند. آن‌ها گردنشان از مو باریک‌تر است برای آیات الهی. آمده‌اند که آیات را اجرا کنند، نیامده‌اند خودشان را مافوق آیات کنند و استثنا از قرآن باشند. چنان‌که در سیره‌شان پر از این مسائل است. پس دوباره عمر سعد را زنده نمی‌کند و نمی‌کشدش، دوباره شمر و خولی و حرمه را زنده نمی‌کند و نمی‌کشدشان. قصاص تمام شده. پس چرا شعارش «ثارات الحسین» است؟ به‌خاطر اینکه انتقام گرفته نشده. خون‌خواهی نشده. این دیگر مثل آن یکی نیست؛ آن یکی را پیامبر مراقبت کرد، انتقام حمزه و شهدا با فتح مبین مکه گرفته شد. اما دومی، مختار قاتلان را کشته، انتقام که هنوز گرفته نشده. اربعین بعد از قرن‌ها نشان می‌دهد پرچم «یا لثارات

الحسین» پس از قصاص قاتلان خاموش نشد؛ چون مسئله، رساندن خون به مقصد است.

انتقام حسین، یعنی پایان کرب و بلا

روز دوم محرم، وقتی وارد سرزمین کربلا شد، فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ». کربلا را شکست به دو کلمه؛ نگفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ بَلَاءٍ». کربلا یک سرزمین است، از قضا سرزمین مقدسی است. استعاره گرفت و این را شکست به «کرب» و «بلا». کرب یعنی سختی، بلا هم یعنی بلا. «خدایا، من به تو پناه می‌برم از کرب و بلایی که اینجا سرم می‌آورند.» توجه کنید: کرب مقابل فرج است. در دعاهای ماه رمضان هم می‌گویید: «اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوبٍ». مقابل بلا هم «رخاء» است. به من بگویید: آیا وقتی حسین بن علی وارد کرب و بلا شد، خودش یا فرزندانش وارد فرج شدند؟ نه. هنوز ائمه ما در کرب و بلایند، ولو در کربلا نباشند. سال ۶۱ هجری، اباعبدالله می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ». سال ۲۰۰ هجری، امام رضا علیه‌السلام در دربار مأمون عباسی هم می‌فرماید: «أَوْرَثْنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِقْضَاءِ». در همین حدیث معروف ریان بن شبیب، که حدیثی بلند و یک صفحه و نیم، دو صفحه است، می‌فرماید: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونَنَا، وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا...»؛ روز حسین، یعنی روز عاشورایش، پلک‌های ما را زخم کرده، اشک‌های ما را سیل گونه کرده... هی می‌گوید تا «أَوْرَثْنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِقْضَاءِ». حسین به ما کرب و بلا ارث داد تا یوم الاقضاء؛ تا روزی که فرج بیاید؛ یعنی در کرب و بلا هستند. بعد از کربلا، آن‌ها وارد رخاء و راحتی نشدند. الان امام شما هزار و صد و خورده‌ای سال است بیابان‌گرد است. علی بن مهزیار بعد از ۱۹ سفر که رفت و ندید، سفر بیستم وقتی تشریف پیدا کرد، حضرت را دید و یکی، دو روز میهمان حضرت بود. سؤالی کرد: «آقا، چرا اینجا در بیابان؟» فرمود: «پدرم امام حسن عسکری به من وصیت کرد خانه نگیرم، مگر به نوک کوه‌ها یا قعر دره‌ها». «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ»؛ یعنی انتقام گرفته نشده. انتقام به فرج است. کرب و بلا وقتی تبدیل به فرج شد، انتقام حسین گرفته شده، مثل فتح مکه برای حمزه. به‌خاطر همین، پرچم «یا لثارات الحسین» هنوز دستتان است و شما هم قرار است دستتان باشد تا ولی خدا بیاید.

تأسف الهی؛ انتقام حتمی

آیه ۵۵ سوره زخرف، که ظاهرش درباره فرعونیان است، ولی تأویلش درباره اولیای خدا همین‌طور به کار رفته، می‌فرماید: «فَلَمَّا أَسْفُونَا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ». از طرف خدا دارد حرف می‌زند، با ضمیر جمع، مثل «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». می‌فرماید: «وقتی ما را به تأسف واداشتند، از آن‌ها انتقام گرفتیم.» آدم کی برای چیزی تأسف می‌خورد؟ چطور شما آدم‌ها تأسف می‌خورید؟ خدا این را به خودش نسبت می‌دهد. وقتی به تأسف وادارمان کردند، آن وقت ما از آن‌ها انتقام گرفتیم. آدم‌های زیرک از ائمه سؤال کردند: «مگر خدا متأسف می‌شود؟ خدا که در معرض حوادث نیست؛ یک چیزی را نداند، بعد سرش بیاید و متأسف شود.» امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا مثل ما متأسف نمی‌شود. «وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ»؛ «لیکن او دوستانی برای خود آفریده که آن‌ها افسوس می‌خورند و خشنود می‌گردند.» آن‌ها متأسف می‌شوند، آن‌ها راضی می‌شوند. «وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ»؛ آن‌ها خدا نیستند، آن‌ها مخلوق‌اند، آن‌ها رب نیستند، مربوب‌اند. «فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ

وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ؛ رضایت این‌ها را رضایت خودش می‌گیرد، ناراحتی و خشم این‌ها را هم ناراحتی خودش می‌گیرد. ولی یعنی چسبیده به خدایش، چسبیده به مردمش. چرا این‌طور قرارشان داده است؟ می‌گوید: چون خدا این‌ها را فرستاده برای دعوت مردم. باید آینه‌ی خدانما باشند. باید رضا و سخط خدای متعال را نشان بدهند. برای هر چیزی ناراحت نمی‌شوند. برای چیزی ناراحت می‌شوند که خدا را ناراحت می‌کند.

یکی از صحنه‌هایی که «**فَلَمَّا آسَفُونَا**» شد، واقعه‌ی عاشورا است. فرشتگان آسمان به هم ریختند و گریه کردند. عالم به هم ریخت. همه داغدار شدند و گریه کردند. «**انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ**»؛ انتقام می‌گیریم. همین آیه را امام زمان علیه‌السلام در یکی از قنوت‌هایش می‌خواند: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَكْرِمِ أَوْلِيَاءَكَ... وَقُلْتَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ**»؛ «خدایا، خودت گفتی که وقتی ما را به تأسف واداشتند، انتقام گرفتیم.» «وَإِنَّ الْغَايَةَ عِنْدَنَا قَدْ تَنَاهَتْ»؛ آن فرصت آخر به سر آمده. یعنی من امام زمان، دیگر الان در اوج تأسفم، اجازه بده انتقام بگیریم. اجازه بده انتقام حسین را بگیریم. مختار قاتلان را قصاص کرد، اما اینکه کرب و بلا را از اهل بیت دور کند، فرج و گشایش برای اهل بیت و به تبع آن برای همه‌ی عالم پیش بیاورد، آن اسمش انتقام است، آن اسمش خون‌خواهی است. اربعین، یادآوری همین وعده است: داغی که عالم را به تأسف واداشت، بی‌پاسخ و بی‌فرجام نمی‌ماند.

انتقام حسین؛ عدل جهانی، نه خون بیشتر

پس خون‌خواهی حسین بن علی را شما معلوم کنید چیست؟ اگر خون‌خواهی و انتقام حاج قاسم، به تعبیر رهبر شهیدمان، «اخراج آمریکایی‌ها از منطقه» است، خون‌خواهی حسین بن علی چیست؟ «**لَا يُقَاسُ بِهِمْ أَحَدٌ**»؛ هیچ‌کسی با آن خون قابل مقایسه نیست. خون‌خواهی حسین بن علی، فرج آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پر کردن زمین از قسط و عدل است. هیچ خون‌اضافه‌ای ریخته نمی‌شود. همان کفار و مستکبرانی که مقابل قسط و عدل عالم ایستادند، مقابل دین و دیانت عالم ایستادند، همین گردن‌فرازان در برابر عدالت الهی قرار می‌گیرند و همین انتقام حسین است. نه اینکه دوباره عمر سعد را زنده می‌کند و می‌کشد، نه اینکه دوباره شمر و خولی را زنده می‌کند و می‌کشد.

دو آیه را می‌خواهم با هم مقایسه کنم: یکی آیه ۱۲۶ سوره نحل و دیگری آیه ۶۰ سوره حج. مضمونشان شبیه هم است، اما تفاوت دارند. در آیه ۱۲۶ نحل می‌خوانیم: «**وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ**»؛ یک قانون می‌گوید که اگر شما را مجازات کردند و اگر شما را عقوبتی کردند، شما هم آن‌ها را به مثل همان عقوبت، عقوبت کنید. «**وَلَيْسَ صَبْرُكُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**»؛ نمی‌گویید ببخشید. می‌گوید اگر صبر کردید، صبر برای صابران بهتر است. شأن نزول آیه همان سیدالشهدای اول است. اگر آن‌ها عقوبت‌تان کردند، اگر آن‌ها شما را در تنگی و کشتار قرار دادند، شما هم مثل آن را سر آن‌ها بیاورید؛ یعنی مثل بلایی که سر حمزه و شهدا آوردند، شما هم سر آن‌ها بیاورید. اما اگر صبر کنید، برای صابران بهتر است. نمی‌گوید اگر عفو کنید بهتر است. نه، عفو در کار نیست. صبر بهتر است که این نیرو برسد به انتقام.

دو آیه، دو سیدالشهدا، دو راه

در آیه دوم چه می‌گوید؟ در سوره حج، آیه ۶۰ می‌فرماید: «ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ»؛ «و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد». یک بار رفتید جواب دادید، اما «بُغِيَ عَلَيْهِ» یعنی آن‌ها دوباره بر شما تجاوز کردند و بغی کردند. اینجا دیگر نمی‌گوید صبر. می‌فرماید: «لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ»؛ «یقیناً خدا او را یاری می‌دهد. حتماً یاری‌تان می‌کند.» این را روایات می‌گویند درباره حسین بن علی است. آیه اول درباره حمزه و آیه دوم درباره حسین بن علی.

در داستان حمزه، مسلمانان وقتی آمدند و دیدند حمزه را، که سپهبدی بوده، پیش از اسلام شکارچی شیر بوده و با اسلام آوردن او اسلام عظمتی پیدا کرد و در جنگ احد هم فرمانده بوده، این‌گونه مثله کردند و بقیه مهاجر و انصار را هم این‌طور مثله کردند، قسم خوردند که همین کار را با مشرکان کنند. اما اسلام مثله کردن را ممنوع کرد و گفت: «شما این کار را نکنید، فقط قاتلان را بکشید.» امام صادق در شأن نزول آیه فرمود که درباره مثله کردن حمزه است و هنگامی که آیه نازل شد، «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَصْبِرْ أَصْبِرْ»؛ «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: صبر می‌کنم، صبر می‌کنم.» صبر کرد و قاتلش را بلافاصله هدف قرار نداد، اما این انرژی انتقام‌جویی از خون شهدا را هدایت کرد تا به فتح مکه برساند.

این را کسی تکذیب نکند. نگوید: «اصلاً نه قاتلش را قصاص کرد، نه انتقام گرفت.» انتقامش فتح مکه بود، با صبر خودش، با صبر و پیگیری. اگر بخواهیم با الان خودمان تطبیق دهیم که منطق را خوب بگیریم، او مدرسه دبستان شما را زده، تو به‌ازای آن یک دبستان در اسرائیل بزنی یا در آمریکا بزنی؟ تو مسلمانی. این کار را نکن. بچه کشتن ندارد. او یک هواپیمای مسافربری زده، تو هم یک هواپیمای مسافربری بزنی؟ زن و بچه بی‌گناه و بی‌خبر را بیندازی زمین؟ نه، این کار را نکن. همان‌طور که پیامبر با قاتل حمزه چنین نکرد، اما انتقام را در معنای درست، عادلانه، هدفمند و بازدارنده آن باید دنبال کرد. چون آیه دوم به‌خصوص می‌گوید اگر دوباره بر تو بغی کرد. بار اولش نیست؛ این دوباره هم به تو بغی می‌کند.

در روایت دیگری در شأن نزولش گفتند: شأن نزولش اخراج پیامبر از مکه است؛ همان شب لیلۃ‌المبیت که آمدند او را بکشند، پیامبر زودتر رفته بود. دوباره تعقیبش کردند، می‌خواستند بکشندش. خدای متعال از ایشان انتقام گرفت. کجا؟ در بدر. روایت می‌گوید بدر انتقام آن کاری بود که با رسول‌الله انجام دادند که اخراجش کردند از مکه، چون همه توطئه بود. نه اینکه فقط نیت داشتند بکشندش؛ برنامه‌ریزی کردند، اقدام کردند، او در بستر خودش نبود، امیرالمؤمنین جای او خوابیده بود. یعنی اقدام به کشتن پیامبر کردند. مثل اینکه جایی را برای زدن یک رهبری، برای زدن یک مجاهدی موشک فرستاده، او آنجا نبوده؛ همین مقدار کافی است که اصل تجاوز و ضرورت پاسخ بازدارنده معنا پیدا کند. قرار نیست حتماً کشته شود تا عنوان بغی و تعرض محقق شود.

چرا برخی سکوت کردیم؟

در قضیه شهادت سردار سلیمانی که حضرت آقا فرمود «اخراج آمریکایی‌ها»، بعضی هم‌لباسی‌های من در این دانشگاه و آن

دانشگاه رفتند آیه ۱۲۶ سوره نحل را خواندند و آیات ذیلش را گفتند: «نه، خون بیشتر ریخته نشود.» این حرف‌ها را با آیه ۶۰ حج هم بین. مثل هم است. هم حق مقابله به مثل داده. اینجا دیگر نمی‌گوید صبر کنی بهتر است. آن هم صبر استراتژیکی است، به قول امروزی‌ها، که می‌انجامد به فتح مکه. اینجا می‌گوید اگر دوباره به تو بغی کرد، خدای متعال با کلی تأکید می‌گوید: «حتماً من یارت می‌کنم.» یعنی باید مطالبه، طراحی و پیگیری متناسب با عدالت و بازدارندگی داشته باشی. هواپیمای مسافربری اشتباهی بود؟ مدرسه میناب چیست؟ نباید کوتاه بیایی.

این مال گذشته نیست، مال فردای توست، برای امنیت بچه‌هاست. اگر انتقام را، به معنای درست و مسئولانه آن، جدی نکنیم، خون این‌ها را جدی نکنیم، که همه‌شان ذیل خون رهبر شهیدمان عین ستاره‌های کنار آن خون نفیس قرار می‌گیرند، مثل حمزه که کنارش کلی شهدای دیگر بودند، اگر این را به یک پروژه پیگیر، حقوقی، رسانه‌ای، سیاسی، اجتماعی و بازدارنده تبدیل نکنیم، امنیت فردا را از دست می‌دهیم. می‌دانیم انتقام مثل قصاص نیست. قصاص در چارچوب حکم، قانون و صلاحیت معتبر پیگیری می‌شود. انتقام، در این معنا، یک پروژه پیگیر و بازدارنده است؛ پروژه‌ای که باید هم مانع فراموشی خون شود، هم مانع تکرار جنایت.

باید کاری صورت بگیرد، یک خیزش اجتماعی و حقوقی صورت بگیرد که بازدارنده باشد. فقط نگویید: «من فناوری‌اش را ندارم.» او فناوری دارد، او می‌تواند تهدید کند، اما اگر ما بخواهیم پاسخ بازدارنده طراحی کنیم، خیزش اجتماعی، مطالبه عمومی، پیگیری رسانه‌ای و ایستادگی حقوقی‌اش از یک اقدام دفعی مهم‌تر است. سلمان رشدی چه کسی بود؟ اما از وقتی فتوا صادر شد، فضای امن سابق برای او باقی نماند. یا دست کم هنر داشته باشید مثل کاری که فلسطینی‌ها برای غزه کردند، ما برای مدرسه میناب بکنیم؛ که نمی‌کنیم.

همه فلسطینی‌هایی که بیرون فلسطین بودند، حتی اگر با حماس نباشند، حتی اگر سکولار باشند، حتی اگر علیه حماس باشند، در جنایتی که برای غزه شد، همه‌شان در همه جای دنیا صدای فلسطین بودند. دولتی نداشتند، رسانه بزرگی نداشتند. با موبایل‌هایشان همه دنیا را بیدار کردند که غزه چه خبر است؛ تا حکم صادر شود علیه نتانیا‌هو. پیگرد قانونی در سازمان‌هایی که می‌دانیم عادتاً از این کارها نمی‌کنند، به‌خاطر همین فشار اجتماعی شکل گرفت. ایران اسلامی است که در کنار این همه هم‌وطن خوب، در کنار همه مهاجرانی که در کشورهای دیگر هستند، اما دلشان در گرو این ملت است، یک عده وطن‌فروش هم دارد که می‌روند می‌رقصند و خواهش می‌کنند: «بیا، برو اینجا را بمباران کن.» هیچ جای دنیا سابقه ندارد. شما یک کشور پیدا کنید که مخالفان حکومتش این‌طور باشند. بابا، بچه‌ها را کشت، شما باز می‌رقصی؟ می‌گویید عمو ترامپ، متشکریم؟

من در کشور هیچ نهاد مدنی و هیچ نهاد حاکمیتی نمی‌بینم که درباره انتقام، به معنای مطالبه عدالت و ایجاد بازدارندگی، وظیفه نداشته باشد. قوه قضائیه‌مان، صداوسیما، رسانه‌های حاکمیتی و مردمی‌مان، خود مردمان، مرجعیت‌مان و متشرعان، دولتمان و مذاکره‌کنندگانمان؛ هر کسی در فازی می‌تواند این مطالبه را جلو ببرد. انتقام، وقتی درست فهم شود، بازدارنده است برای اینکه بچه‌هایتان بتوانند شب راحت بخوابند. عرض کردم: اگر مطالبه انتقام، عدالت و بازدارندگی را رها کنید، رهبرانتان همیشه باید پنهان زندگی کنند. اگر انتقام میناب را، در معنای درست و مسئولانه آن، دنبال نکنید، بچه‌هایتان همیشه باید در معرض این باشند که دوباره تهدید شوند، چون دشمن دوباره هم می‌زند.

بغی دشمن، انتقام حتمی

اینجا روایات می‌گویند که «ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ» یعنی اول پیامبر را خواستند اخراج کنند و بکشندش. پیامبر خدا در بدر از آنان انتقام گرفت. «ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ» یعنی چه؟ یعنی بعد از آنکه پیامبر رحلت کرد، با علی چنین کردند، با حسین بن علی چنین کردند. «أَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ» که در دعای ندبه می‌خوانی: «وَسَيِّ مِنْ سَيِّ وَأَقْصِي مَنْ أَقْصِي»؛ یعنی هر کسی را توانستند کشتند، هر کسی را توانستند اسیر کردند. اینجا می‌گوید: «حتماً خدای متعال یاری می‌کند» که یاری‌اش به وسیله امام زمان علیه‌السلام انجام می‌شود. ما الان در مرحله «بغی بعد از انتقام» هستیم. یعنی آن مسئله‌ای که نمی‌دانم هواپیمای مسافربری و آن‌ها، هیچ دوباره به ما بغی کرده. شما بگویید: «آقا، ما هواپیمای مسافربری را مثلاً یک کاری کردیم، حاج قاسم را مثلاً عین‌الاسد را با آن زدیم»، که نمی‌دانم کسی پیدا می‌شود این را به حساب انتقام بگذارد. آقا فرمود: «اخراج آمریکا از منطقه.» قانون تصویب کردید، عزیزان! اردیبهشت ۹۸، قانون تصویب کردید برای اخراج آمریکا از منطقه، ماده در آن گذاشتید. مجلس باید هر چهار ماه یک بار از دولت و وزارت خارجه گزارش بگیرد. این هم سهم مجلس. نمایندگان مجلس این قانون ۹۸ را هم بخوانند؛ خیلی‌هایشان نماینده آن دوره هم بودند. این‌ها چه کردند برای این قانون؟ مجلس وظیفه دارد، دولت وظیفه دارد، نهاد مدنی وظیفه دارد، قوه قضائیه وظیفه دارد، همه باید در این زمینه وظیفه ایفا کنند؛ و این تشفی از گذشته نیست، امنیت درست کردن برای آینده است.

خدای متعال در آیه حج می‌فرماید که حتماً یاری‌اش می‌کند و امام زمان کسی است که یاری می‌شود. به‌خاطر همین هم تو در زیارت عاشورا می‌خوانی: «طَلَبَ ثَارِي مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ». چه کسی یاری‌اش می‌کند؟ خدا یاری‌اش می‌کند. چرا یاری‌اش می‌کند؟ چون غیر از اینکه یک بار جنایت کرده، دوباره هم بغی کرده و این عادتش شده است. زائر اربعین در پایان این شب باید بداند که «طلب ثار» یعنی ایستادن در مسیری که خون حسین را به فرج، عدالت و نجات انسان می‌رساند.

اربعین؛ خون باید به مقصد برسد

پس وقتی در زیارت اربعین می‌گوییم «بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ...»، داریم مقصد را اقرار می‌کنیم؛ و وقتی در زیارت عاشورا «طلب ثار» می‌خواهیم، مسئولیت خودمان را می‌پذیریم. هر قدم اربعین باید چیزی از جهالت کم کند، مظلومی را از تنهایی بیرون بیاورد، قدرتی به جبهه حق بدهد و راه فرج را نزدیک‌تر کند. وگرنه ممکن است زائر قبر باشیم، اما یاور راه نشده باشیم.

مجلس سوم

زائر اربعین، از رضایت تا مسئولیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين، سيما بقیة الله فی الارضین، و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

اربعین اگر درست فهمیده شود، فقط پایان یک عزاداری نیست؛ آغاز یک عهد است. آدم در اربعین فقط نمی‌آید که بگوید حسین جان، بر تو گریه کردم. می‌آید بگوید حسین جان، فهمیدم خون تو هنوز از من کار می‌خواهد. فهمیدم زیارت، فقط حضور کنار ضریح نیست؛ حضور کنار مطالبه خون توست. فهمیدم سلام دادن به تو، یعنی از این به بعد نمی‌توانم نسبت به راه تو بی‌طرف باشم.

در شب اول، از اینجا شروع کردیم که «ثارالله» یعنی چه. گفتیم خون حسین بن علی علیه السلام فقط یک خون ریخته شده در تاریخ نیست. این خون، به خدا نسبت پیدا کرده؛ یعنی مطالبه‌اش از حد یک دعوی شخصی و قبیله‌ای بیرون رفته است. گفتیم قصاص، یک حکم روشن الهی است؛ جان در برابر جان. اما همه مسئله حسین با قصاص تمام نمی‌شود. اگر قصاص قاتلان کربلا تمام‌کننده ماجرا بود، دیگر نباید بعد از مختار، بعد از آن همه مجازات، هنوز زیارت عاشورا به ما یاد بدهد بگوییم: «أَنْ يَرِزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ». پس معلوم می‌شود طلب ثار، معنایی بزرگ‌تر از کشتن قاتل مستقیم دارد.

در شب دوم، یک قدم جلوتر رفتیم و پرسیدیم انتقام خون شهید یعنی چه. گفتیم انتقام در منطق حسین، تشفی دل‌های خشمگین نیست. انتقام یعنی خون شهید به مقصدی برسد که برای آن ریخته شده است. زیارت اربعین این مقصد را روشن کرده است: «بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيَكُ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ». حسین جانش را داد تا بندگان خدا از جهالت و سرگردانی نجات پیدا کنند. پس خونخواهی حسین یعنی کمک کردن به همان نجات؛ یعنی شکستن جهالت، پایان دادن به حیرت، زنده کردن راه ولایت، و رساندن امت به جایی که دیگر اموی‌گری نتواند بر عقل و دل مردم حکومت کند.

اما امشب سؤال سخت‌تر است. اگر انتقام حسین، فقط قصاص قاتلان مستقیم نیست، پس انتقام از کیست؟ اگر شمر و عمر سعد و خولی و حرمله، همان‌ها که در میدان کربلا دستشان به خون آل الله آلوده شد، به مجازات خود رسیدند، پس چرا هنوز پرچم خونخواهی پایین نیامده است؟ چرا هنوز امام زمان (عج) با عنوان خونخواه حسین شناخته می‌شود؟ چرا هنوز در جان شیعه،

«یا لثارات الحسین» زنده است؟ مگر قرار است تاریخ تکرار شود؟ یا مسئله این است که قاتل مستقیم می‌میرد، اما مکتب قتل می‌تواند زنده بماند؟

این‌جا باید چشممان را از یک نفر و یک خنجر و یک روز خاص، به یک جریان باز کنیم. کربلا فقط صحنه چند قاتل نبود؛ کربلا صحنه یک دستگاه بود. دستگاهی که حق را می‌شناخت و زیر پا گذاشت. دستگاهی که ولی خدا را دید و تنها گذاشت. دستگاهی که برای حفظ قدرت، دین را خرج کرد، وجدان مردم را خرید، زبان‌ها را بست، ترس را پخش کرد، و آخر سر کار را به جایی رساند که پسر پیامبر را با لب تشنه کشتند و بعد هم به آن افتخار کردند. اگر این دستگاه در تاریخ ادامه پیدا کند، اگر همان منطق، همان رضایت، همان افتخار به ظلم، همان تحریف حق، همان ترساندن مردم، همان تنها گذاشتن ولی خدا زنده بماند، آن وقت خونخواهی حسین هنوز معنا دارد.

اربعین برای همین زنده است. اربعین هر سال به ما می‌گوید کربلا تمام نشده، چون انتخاب‌های کربلا تمام نشده است. هنوز آدم‌ها باید انتخاب کنند که کنار حسین‌اند یا کنار تماشاچیان. هنوز باید معلوم شود وقتی حق تنها می‌شود، ما فقط اشک می‌ریزیم یا قدم هم برمی‌داریم. هنوز باید معلوم شود اگر صدای مظلوم بلند شد، ما آن را می‌شنویم یا در هیاهوی زندگی خودمان گمش می‌کنیم. هنوز باید معلوم شود زیارت ما، فقط خاطره یک داغ است یا تمرین ایستادن در جبهه حق.

زائر اربعین وقتی برمی‌گردد، تازه امتحانش شروع می‌شود. در راه، همه چیز انسان را به حسین نزدیک می‌کند: پرچم‌ها، موکب‌ها، سلام‌ها، قدم‌ها، اشک‌ها، خستگی‌ها. اما بعد از زیارت، آدم باید ببیند از این راه چه چیزی با خودش آورده است. آیا فقط چند عکس و چند خاطره آورده؟ یا یک عهد آورده؟ آیا فقط حال خوبی داشته و برگشته؟ یا فهمیده که در دنیای امروز هم جهالت هست، حیرت هست، ظلم هست، تحریف هست، کودک‌کشی هست، سکوت هست، و دستگاه‌هایی هستند که خون مظلوم را عادی می‌کنند؟ اربعین یعنی زائر حسین، نسبتش را با این جهان روشن کند.

ما در زیارت عاشورا یک جمله عجیبی داریم. از خدا می‌خواهیم ما را به طلب ثار حسین برساند؛ اما «مَعَ إِمَامٍ مَّنْصُورٍ». این قید خیلی مهم است. یعنی خونخواهی حسین، کار هوس‌ها و عصبانیت‌های پراکنده نیست. کار بی‌راهه رفتن نیست. کار بی‌ضابطه عمل کردن نیست. طلب ثار باید با امام باشد؛ با هدایت باشد؛ با بصیرت باشد؛ با فهم درست از زمانه باشد. شیعه از روضه، فقط سوز نمی‌گیرد؛ جهت می‌گیرد. از زیارت، فقط آرامش نمی‌گیرد؛ تکلیف می‌فهمد. از اربعین، فقط خاطره نمی‌سازد؛ مسئولیت تاریخی می‌سازد.

امشب می‌خواهیم همین مسئولیت را روشن کنیم. می‌خواهیم ببینیم وقتی قاتل مستقیم از صحنه رفته، اما رضایت به قتل و افتخار به جنایت باقی مانده، تکلیف چیست. می‌خواهیم بفهمیم چرا در منطق اهل بیت علیهم السلام رضایت به ظلم، انسان را در صف ظالمان قرار می‌دهد و رضایت به حق، انسان را حتی با فاصله قرن‌ها در لشکر حق می‌نشاند. می‌خواهیم بفهمیم چطور ممکن است کسی در کربلا نبوده باشد، اما با دل و عملش حسینی باشد؛ و چطور ممکن است کسی هزار سال بعد زندگی کند، اما با رضایت و همراهی‌اش ادامه همان لشکر باشد.

پس شب سوم، شب عبور از خاطره به موضع است. شب عبور از اشک به عهد است. شب عبور از زیارت به پرچم است. اربعین به ما می‌گوید حسین علیه السلام فقط شهید نشد که ما برایش عزاداری کنیم؛ شهید شد که ما در جهان، حسینی زندگی کنیم.

شهید شد که ما در برابر جهالت، روشن باشیم؛ در برابر حیرت، راه‌بلد باشیم؛ در برابر ظلم، بی‌تفاوت نباشیم؛ و در برابر ولیّ خدا، اهل وفا باشیم.

انتقام سفیر؛ تفاوتی که تاریخ را ساخت

گفتیم که ما یک قصاص داریم و یک انتقام، یا همان خون‌خواهی. درباره‌ی بعضی‌ها فقط در همان حد قصاص است؛ یعنی خونی به ناحق ریخته شده، شما هم در مقابلش، اگر قتل عمد بوده، قاتل را قصاص کنی و همین خون‌خواهی اوست. اما درباره‌ی بعضی شخصیت‌ها، خون‌خواهی بیشتر از قصاص است. این را توضیح دادیم و گفتیم این مسئله مختص معصوم نیست. فکر نکنید خون اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، که البته نفیس‌ترین خون عالم است، خصوصیتی دارد که خون‌خواهی فقط مال حسین بن علی علیه‌السلام باشد. نه، خون‌خواهی برای غیر معصوم هم هست که بیشتر از قصاص باشد. از حارث بن عمیر مثال زدیم که سفیر پیامبر به سمت امیر بصری بود؛ آمد و او را کشت. یک سفیر فرهنگی رفت که نامه‌ای بدهد و دعوتی کند، اما او گرفت و سفیری را که مصونیت دارد، کشت. اینجا پیامبر نگفت: «قاتلش را تحویل من بدهید تا قصاص کنم.» فراخوان داد برای جنگ و جنگ موته اتفاق افتاد. این خون‌خواهی بود.

مثال تازه‌ای عرض کنم: مثلاً عبدالله بن خباب در دوره‌ی امیرالمؤمنین. او هم یک آدم بود؛ خودش و زنش که باردار بود، داشتند می‌آمدند. اما سفیر امیرالمؤمنین نبود، یکی از امرای امیرالمؤمنین نبود، یکی از والیان نبود؛ شهروند امیرالمؤمنین بود. دلش در گرو امیرالمؤمنین بود. خوارج خودش و زنش را گرفتند و کشتند. اینجا امیرالمؤمنین یکبار لشکر نکشید به سمت خوارج. هنوز جنگ با خوارج شروع نشده بود. این هم آزادی عجیب و غریب امیرالمؤمنین است که خوارج در شهرکی به نام «حرورا» جمع شده بودند. بعد از صفین، ۱۲ هزار نفر در یک شهرک بودند، یک امام جماعتی برای خودشان گذاشته بودند، یک امیر هم گذاشته بودند. دیگر وارد کوفه نشدند، یا آن‌هایی هم که وارد شدند، دوباره برگشتند به همین شهرک. واقعاً یک شهرک نظامی بود؛ یعنی جمع شده بودند با هم. همه هم منتقد امیرالمؤمنین سر ماجرای صفین بودند، ولی فعلاً شمشیر نکشیده بودند. عده‌ای می‌گفتند: «آقا، جمعشان کن، این‌ها یک وقت شورش می‌کنند.» حضرت می‌فرمود: «تا دست به شمشیر نبرده‌اند، کارشان ندارم.» حتی بیت‌المالشان را هم قطع نکرد. شب‌ها بلند می‌شد و می‌رفت با ایشان مباحثه می‌کرد. بین این مردم سالاری علی بن ابی‌طالب را، که هم مرد شمشیر است، هم این قدر به مخالف خودش آزادی می‌دهد؛ به کسی که می‌داند فردا علیه‌اش شمشیر می‌کشد و فتنه می‌کند. خودش و اصحابش بلند می‌شدند و می‌رفتند. آن‌ها تربیون که به او نمی‌دادند برود سخنرانی کند. می‌رفت توی همین شهرک حرورا که حالا ۱۲ هزار نفر بودند. خودش و ابن عباس و تعدادی دیگر می‌رفتند؛ مثلاً یک شبی صد نفر را با خودش برده، بعد حلقه‌حلقه می‌شدند، هر کدامشان می‌ایستادند، عده‌ای دورشان جمع می‌شدند و بحث می‌کردند؛ تا وقتی که همین ابن خباب را کشتند. خوب دقت کنید، مقایسه‌ها به ما درس می‌دهد.

وقتی ابن خباب را کشتند، که بی‌گناه هم کشتند، امیرالمؤمنین به این‌ها نامه زد که: «قاتل ابن خباب را به من معرفی کنید، باز هم با شما کاری ندارم. مثل قبل می‌آییم، می‌رویم و بحث می‌کنیم. مادامی که شورش مسلحانه نکردید، من هم با شما کاری ندارم.» بین اینجا دوباره مثل حارث بن عمیر عمل نکرد. چرا پیامبر در مقابل امیر بصری لشکر کشید، چون حارث بن عمیر را

کشته بود؛ اما اینجا امیرالمؤمنین چنین نکرد؟ چون حارث بن عمیر خود حکومت پیامبر است؛ تمثال حکومت است که رفته آنجا. شخصیت حقوقی دارد، فقط یک شخص حقیقی نیست؛ انگار مجسمه حکومت نبوی است. چون حکومت در یک آدم خلاصه شده، رفته یک دعوتی بکند، تو این را بگیری و بکشی، انگار حکومت را کشته‌ای، انگار با حکومت درگیر شده‌ای. اینجا نمی‌شود گفت: «یک خون ریختی، بیا یک خون به جایش، تمام شود برود.» لشکر می‌کشد. اما وقتی یک شهروند است، از خونس کویا نمی‌آید، به عنوان قصاص؛ ولی خون‌خواهی به این معنا که برویم با خوارج جنگ کنیم چون آدم کشتند؟ نه، ببین یک درجه می‌خواهد تخفیف بدهد. می‌گوید: «کشدگان‌ش را تحویل بدهید تا بیشتر خون نریزیم، تا جنگ نکنیم، تا مثل سابق با هم بحث کنیم.» الله اکبر از علی بن ابی طالب.

حالا آن‌ها باد رفت در پوستشان. بعد از دو جنگ، جامعه امیرالمؤمنین جامعه‌ای مجروح است و کلی بلا دیده، و الان هم ۱۲ هزار مرد جنگی جدا شده‌اند. نامه نوشتند که: «ما همه با هم هستیم، ما همه مان کشته ابن خباب هستیم.» آنجا آقا و مولای ما امیرالمؤمنین جوابی داده که ما تا قیامت به این علی بن ابی طالب افتخار می‌کنیم. به تعبیر من، فرمود: «شما علی را می‌خواهید بترسانید که الان ما همه با هم هستیم؟ والله العظیم، اگر به یک خون پاکی همه اهل زمین اقرار کنند که دسته جمعی کشتندش، من برای جنگیدن با همه کوه زمین، ترسی در خودم نمی‌بینم.» بعد وقتی لشکر کشید و آمد و جنگ شروع شد، حالا جالب است. این را جزو فضایل امیرالمؤمنین حساب کنید. این هارمونی زیبای شمشیر و بیان را ببینید. گفت: «کشدگان‌ش را تحویل بدهید.» حکم قرآنی است دیگر. قاتل باید قصاص شود، اگر اولیای دمش بخشیدند هم بخشیدند. آن‌ها گفتند: «ما همه مان کشتیم؛» یعنی بیا با همه مان بجنگ. گفت: «خب، باشد، می‌آیم.» وقتی لشکرش را جلو آورد، دوباره یک خطبه خواند. از ۱۲ هزار نفر، ۸ هزار نفر را با یک خطبه‌اش جدا کرد. امیر بیان هم هست، فقط امیر شمشیر نیست، فقط صاحب ذوالفقار نیست. بیانش از ذوالفقارش تیزتر و رساتر است. کیست در عالم که با یک خطبه، ۸ هزار مخالف را جدا کند و بیاورد زیر پرچم حق و فقط با ۴ هزار نفرشان بجنگد؟ ببین چقدر تلاش می‌کند خون کمتری ریخته شود، درعین حال از شمشیر هم کوتاه نمی‌آید. نه اینکه بگوید: «دیگر این‌ها دارند گردن کلفتی می‌کنند، ولسان کن.» نه، حرف مرد یک چیز است و وقتی زده، پایش می‌ایستد. خب، مقایسه را بگیرید.

سفیر جمهوری اسلامی؛ انتقامی فراتر از قصاص

حارث بن عمیر نماینده حکومت است که من تشبیهش کردم به شهید سلیمانی. قاطع و قرص سر این منبر می‌گویم: شهید سلیمانی شما اگر از حارث بن عمیر بیشتر نباشد، کمتر نیست. او نه امام‌زاده بود، نه معصوم بود؛ یک سفیری بود از طرف پیامبر. امیر بُصری کشتش، جنگ موته برایش اتفاق افتاد. انتقام، بیشتر از قصاص است. نگفت: «یک دانه آدم در مقابلش. چه کسی کشته؟ او را تحویل بدهید.» اما درباره یک شهروند معمولی، که باز حق نداریم خونس پایمال شود، دیگر در حد قصاص است. برای شهروند کسی نمی‌رود بجنگد و همه چیز را به هم بریزد و خون بسیار ریخته شود؛ مگر این حالت خاص پیش بیاید که آن‌ها اصرار دارند خون بریزند و این یکی فعلاً دستشان رسیده. مثل منافقینی که وارد کشور شدند و تا تنگه مرصاد آمدند. حالا شما بگویید: «یک شهروند کشتند، فرماندار که نکشتند، رئیس‌جمهور که نکشتند.» ولی وقتی می‌خواهند بقیه شهروند‌ها را هم بکشند،

اینجا دیگر نمی‌توانی بگویی: «یک خون است و یک قصاص است.»

آیه‌ای که دیشب یکی‌اش درباره‌ی ماجرای حمزه‌ی سیدالشهدا بود، یعنی آیه‌ی سوره‌ی نحل، و یکی‌اش درباره‌ی سید مظلومان بود، یعنی تأویلش حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است، در اولی می‌گوید حق داری مقابله‌به‌مثل کنی، اما اگر صبر کنی، صبر برای صابران بهتر است. همین‌جا شاید حکم آمده که مثله کردن حرام است. نه، صبر کن، معصیت نکن. تو حق نداری گوش و چشم ببری. تو با آن‌ها فرق می‌کنی. «صبر برای صابران بهتر است.» بعداً می‌توانی قصاص کنی، ولی خون‌خواهی‌اش هم بکن که فتح مکه شد خون‌خواهی آن‌ها.

اما در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی حج یک اضافه داشت. این حق عقوبت به مثل و مقابله‌به‌مثل، یک حرف عقلایی است که می‌توانی مقابله‌به‌مثل کنی؛ البته به شرطی که حرام نباشد. نه اینکه اگر او بچه کشته، تو هم بروی بچه بکشی. همین قاعده‌ای که جریان مقاومت گذاشت و گفت، مرحوم سید حسن نصرالله فرمود: «به‌ازای هر شهروند لبنانی، یک آدم؛ ولی شما اگر بچه‌ی ما را کشتید، ما بچه‌ی شما را نمی‌کشیم، ما یک افسر شما را می‌زنیم.» توجه می‌کنید؟ نه از آن حکم کوتاه می‌آید، نه مثلاً می‌گوید: «اگر مسافربری ما را زدی، من مسافربری را می‌زنم.» نه، من افسی و پنج را می‌زنم، من خلبان را می‌زنم. ولی پاسخ را رها نمی‌کنم.

تهدید معتبر، یعنی شروع جنگ

بر اساس آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی حج و روایات ذیلش، می‌خواستند در مکه پیامبر را بکشند. وقتی دورش خیلی خلوت شد، وقتی ابوطالب از دنیا رفت، حضرت خدیجه از دنیا رفت، ماجرای کشتن پیامبر را طرح‌ریزی کردند که همان لیلۃ‌المبیت اتفاق افتاد. باز آقای ما امیرالمؤمنین در بستر پیامبر خوابید، ولی آن‌ها قصدشان بر کشتن جدی بود. فقط یک گپ نزده بودند که با هم بنشینند، حرفی بزنند، قرار بگذارند. نقشه کشیده بودند، آمده بودند خانه را می‌دیدند که کی حمله کنیم و بکشیمش. وقتی هم آمدند و دیدند امیرالمؤمنین در بستر است، باز هم دست برنداشتند. امیرالمؤمنین کمی درگیر شدند و بعد آن‌ها دنبال پیامبر افتادند؛ یعنی در مسیر بیابان‌ها آمدند که پیدایش کنند و بکشند. خیلی آیه‌ی عجیبی است. آیه، به‌حسب روایات ذیلش، می‌گوید جنگ بدر عقوبت و انتقام آن نقشه بود. پیامبر که کشته نشد. اگر طبق احکام قصاص بخواهی نگاه کنی، خونی ریخته نشده که تو بخواهی قصاص کنی؛ ولی انتقام هست. انتقام پیامبر را دارد می‌گیرد؛ انتقام اخراجش و نقشه‌ی قتلش. کدام جنگ؟ جنگ بدر که سه، چهار تا از دانه‌درشت‌های دشمن را کشت؛ عتبه را کشت، شیبه را کشت، ابوجهل را کشتند. روایات ذیل آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی حج می‌گوید: «این عقوبت آن بود.» عجب! پس حتی می‌تواند انتقام پیش از مرحله‌ی ریختن خون باشد. کاش ما سر حرف‌های قرآن زودتر می‌ایستادیم. الان رهبران بین ما بود. شاید همان روزی که عکسش را در رسانه‌ها منتشر می‌کنند و می‌گویند ایشان و آیت‌الله سیستانی در فهرست ترور هستند، انگار مشرکان مکه نقشه می‌کشند. مگر حتماً باید موشک بخورد به ایشان؟ مگر حتماً باید خودش ریخته شود؟ به‌صرف همین تهدید معتبر، اصل مطالبه‌ی پاسخ و بازدارندگی معنا پیدا می‌کند. حالا اگر زور نظامی‌ات نیست یا تجهیزاتی را نداری، آن بحث دیگری است؛ اما حکم، منطق و وظیفه‌ی اجتماعی و سیاسی مسئله روشن است. می‌شد در حوزه‌هایمان ولوله‌ای بیفتد، در میان مؤمنانمان ولوله‌ای بیفتد، که اگر چنین تهدیدی معتبر شد، جبهه‌ی دشمن باید بداند امت اسلامی ساکت نمی‌ماند. تهدید متقابل باید در سطح سیاسی، حقوقی، رسانه‌ای، اجتماعی و بازدارنده معتبر شود. نباید به دشمن این پیام داده شود که

می‌تواند تهدید کند، امتیاز بگیرد و هزینه‌ای نپردازد. این همان کوتاهی ماست.

اگر مختار قاتلان را کشت، پس انتقام از کیست؟

نکتهٔ آیهٔ ۶۰ این بود که اگر آمدند و دوباره بغی کردند، نقشهٔ قتل داشتند، تو انتقام گرفتی به بدر، اما آن‌ها گذاشتند و دوباره بغی کردند و تجاوز کردند، که روایات می‌گوید؛ مثلاً علی بن ابی‌طالب را کشتند، بعداً حسین بن علی را کشتند. اینجا قرآن دیگر مثل آیهٔ ۱۲۶ نحل نمی‌گوید: «اگر صبر کنی بهتر است.» می‌گوید: «هرآینه خدا تو را یاری می‌کند.» حالا باز هم ممکن است زمان ببرد. ما هنوز انتقام خون حسین را نگرفته‌ایم، ولی دیگر اینجا مسئله، مسئلهٔ جدی است. اگر این جبهه دوباره هم می‌خواهد اقدام کند، باید با طراحی دقیق، مشروع، مسئولانه و بازدارنده با آن مواجه شد.

این پرسش برای زائر اربعین خیلی جدی است: بعد از ۱۴ قرن، وقتی قاتلان مستقیم رفته‌اند، طلب‌ثار از چه کسی است؟ تا اینجا مسئلهٔ فرق بین قصاص و انتقام را گفتیم. حالا انتقام از چه کسی؟ از چه کسی انتقام بگیریم؟ چون قاتل ذیل بحث قصاص بود؛ یعنی وقتی تو می‌روی او را می‌گیری و قصاص می‌کنی. ولی انتقام، آن‌طور که گفتی، انگار بیشتر از قصاص است. مثلاً حارث بن عمیر را یک نفر کشته، ولی تو لشکر کشیدی؛ از چه کسی انتقام بگیریم؟ این سؤال موجهی است، یک سؤال درست، مخصوصاً وقتی زمان گذشته باشد.

قبلاً گفتیم که مختار قاتلان اباعبدالله را قصاص کرد، اما انتقام حسین را نگرفت. خون‌خواهی در حد قصاص را انجام داد. اگر مختار کار را تمام کرده بود، معنا نداشت که مثلاً تا هزار سال بعدش در روایات ما، روایات امام‌های بعد در سال ۱۴۰ و سال‌های بعد، بگویند که «یا لثارات الحسین» پرچم امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. این دین که یک نفر را دو بار قصاص نمی‌کند. آن هم این اولیایی که ما می‌شناسیم که گردنشان از مو باریک‌تر است برای احکام خدا، برای خودشان امتیازی قائل نیستند. ولی خدایی که اگر خون خودش باشد و خودش باشد، می‌گوید: «بخش.» کسی که دربارهٔ ابن‌ملجم چنین گفت. خب، الان برای خون اباعبدالله یک بار مختار قصاص کرده، یک بار هم امام زمان بیاید دوباره قصاص کند؟ دوباره قصاص نمی‌کند. پس چیست؟ این انتقام، این خون‌خواهی از کیست؟ آن‌ها که تمام شدند، رفتند. تو الان می‌خواهی مثلاً هزار سال بعد از چه کسی انتقام بگیریم؟ خیلی سؤال عجیبی است. در زمان حال، انتقام از کیست؟ باز تو می‌گویی: «از همان لشکر.» آقا از این پایگاه شلیک شده به ما، ما پیگیری و پاسخ را متوجه همان پایگاه و همان ساختار می‌کنیم. حالا همانی که مثلاً موشک را زده، ما چه کار داریم دیگر؟

راضیان به خون، شریکان جنایت

روایاتی را امام صادق علیه‌السلام برای شیعیان زمان خودش خواند. عده‌ای هضم کردند، عده‌ای هضم نکردند. زمان امام رضا علیه‌السلام دوباره از امام رضا پرسیدند که دربارهٔ این روایت امام صادق علیه‌السلام چه می‌گویید؟ انصافاً هم عجیب است. اگر خواستید رجوع کنید، به کتاب ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صفحهٔ ۲۱۷، از مرحوم صدوق، رئیس محدثان شیعه، مراجعه کنید. خیلی هم کتاب خوبی است، ترجمه‌های مختلف هم دارد. خوب است در خانه داشته باشید. چندین روایت است، من

کوتاه‌ترینش را بیان می‌کنم: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**الْقَائِمُ وَاللَّهُ يَقْتُلُ ذُرَّارِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالٍ آبَائِهِا**»؛ قیام‌کننده ما، همان کسی که فرج می‌آورد، ذریه قاتلان اباعبدالله را می‌کشد به‌خاطر فعل پدرانشان.

بی‌رودربایستی باشید! برای شما هم سؤال می‌شود: «آخه بابا، هزار سال بعدش است، سی، چهل نسل فاصله است. سی، چهل نسل قبل کاری در کربلا کرده‌اند، بعدی‌ها باید جواب بدهند؟» انصافاً جای سؤال دارد. خیلی نمی‌خواهد آدم در دنیای مدرن باشد و حقوق بشر خوانده باشد. همان‌جا هم برایشان سؤال شد. آمدند و شاید ۶۰، ۷۰ سال بعد از آن، از امام رضا علیه‌السلام سؤال کردند.

روایت دیگری که سند صحیح هم دارد، در عیون أخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۲۱۷ آمده است که می‌گوید: «**يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ زُوَيٍّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذُرَّارِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالٍ آبَائِهِا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ كَذَلِكَ**».

عزیزان، برای اینکه روایاتمان صحیح جمع شود، شاگردان برتر ائمه دفترچه‌هایی داشتند، روایات را در آن می‌نوشتند. به این دفترچه‌ها می‌گفتند «اصول». بعد بقیه می‌آمدند استنساخ می‌کردند؛ یعنی وقتی می‌خواند، او می‌نوشت، دوباره چک می‌کردند. به‌مرور ۴۰۰ دفترچه شد. با وجود این، چون بعضی از ما غالی شدند و رفتند غلو کردند و از خود شاگردان اهل‌بیت جریان‌های انحرافی درآمد، دوباره در دوره امام رضا علیه‌السلام یک پالایش حدیثی انجام شد. شاگردان مخصوص امام رضا علیه‌السلام یک بار دیگر احادیثی را که از اهل‌بیت و از ائمه قبل رسیده بود، پالایش کردند؛ مثل یونس بن عبدالرحمن و دیگران. این را می‌گویم که خاطراتان تخت باشد آنچه به ما رسیده، با کلی زحمت و وسواس رسیده است. البته باز هم روایت صحیح و ضعیف هر دو هست. ولی روایت‌هایی که صحیح‌اند، چهارمیخ بررسی شده‌اند. الان این راوی که خودش هم از ملازمان حضرت است، نمی‌پرسد: «آیا پدرت چنین چیزی گفته است یا نه؟» برای او مسلم است که گفته. می‌گوید ما بررسی کردیم، روایت صادر شده است. من در دوره‌ای هستم که روایات صحیح از سقیم جدا شده‌اند. دانشمندان علم حدیث این کار را کرده‌اند. این روایت از امام صادق صادر شده که وقتی قیام‌کننده اهل‌بیت، که الان حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، قیام کرد، ذریه قاتلان اباعبدالله را می‌کشد به‌خاطر فعل پدرانشان.

ببین، سؤال این است. نمی‌گوید: «آیا چنین روایتی درست است یا نه؟» می‌گوید: «این روایت از امام صادق صادر شده، چه می‌گویند درباره‌اش؟» امام رضا علیه‌السلام هیچ منفعل نشد. گفت: «**هُوَ كَذَلِكَ**»؛ «همین است.» راوی یک آدم فهیم بود. گفت: «**فَقُلْتُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، مَا مَعْنَاهُ؟**» معنای این چیست؟ قرآن گفته: «هیچ کسی بار گناه دیگری را برنمی‌دارد.»

این خیلی خوب است. راوی وقتی راوی فهیمی باشد، برای طول تاریخ سؤال‌های لازم را می‌کند. وگرنه اگر همین‌طور باشد که بله، هر چه شما بفرمایید، خداحافظ شما، ما الان می‌ماندیم که این چیست و جوابش چیست؟ شبهه می‌شد برایمان که آخه مثلاً پدر کشته، آن هم پدری که سی، چهل نسل فاصله دارد، بعد تو فرزندان و ذریه را بخوابی بکشی؟

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «**صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ، لَكِنَّ ذُرَّارِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ يَرِضُونَ أَفْعَالَ آبَائِهِمْ وَيَفْتَحِرُونَ بِهَا**».

مرا جلوی قرآن قرار نده. قطعاً خدای متعال در همه آیاتش راست گفته و قولش درست است. اما هر کسی

هم‌خون است، نه. کسی که راضی بوده به آن عمل، اصلاً هم‌خون نباشد، اگر بعداً آمده و هم‌خونی ژنتیکی ندارد، ولی رضایت دارد به آن عملی که آن‌ها انجام دادند، شریک همان جبهه است. این ذریه قاتلان اباعبدالله به افعال اجداد خود راضی بودند و به آن افتخار می‌کردند که حسین را کشتند؛ یعنی مثلاً یک وهابی متعصب، یک ناصبی متعصب، یک داعشی متعصب. الحمدلله شما زنده بودید و دیدید؛ در تلویزیون و خبرها هم دیدید که در همین شام، که الان اسمش شده سوریه، اسم گردانش را می‌گذاشت «گردان شمر»، «گردان یزید». عکس‌هایش هست، می‌توانید ببینید. وقتی داعش خروج کرد و دمشق را جدی تهدید کرد، تا نزدیک کاخ ریاست‌جمهوری رسید، سر دیوار حرم زینب کبری سلام‌الله‌علیها این جمله را با رنگ‌ها نوشتند: «تو هم همراه با اسد سرنگون خواهی شد.»

انتقام از آمریکا، با قصاص عاملان مستقیم تمام نمی‌شود

پس مسئله، مسئله قصاص نیست؛ چون قصاص که برای خود قاتل است، آن را مختار انجام داد. اینجا مسئله، انتقام است. انتقام از کیست؟ اگر هنوز گردانش هست، اگر هنوز پادگانی به نام اسرائیل هست، اگر هنوز ناوگانی به نام آمریکا هست، همان ساختاری که موشک به هواپیمایت زده، همان ساختاری که دبستان میناب را بمباران کرده و همان ساختاری که رهبرت را بمباران کرده، اگر همان‌ها هستند، تکلیف معلوم است: هم قصاص اشخاص مسئول مطرح است و هم خون‌خواهی از ساختار و مکتبی که این جنایت را ادامه می‌دهد. اصلاً فاصله افتاد و مثلاً عامل مستقیم بازنشسته شد. اگر امروز انتقام آن هواپیما را از ساختار نظامی آمریکا بگیریم، کار بی‌خودی کرده‌ایم؟ بگوییم: «نه، باید همان مأمور را پیدا کنیم.» مگر فقط از قصاص حرف می‌زنیم؟ حرف از انتقام است. هیچ عاقلی در دنیا نمی‌گوید: «چه ربطی دارد؟» پس ربط دارد. همین لشکر بوده، همین تجهیزات بوده، توی همین سیاست شیطانی و اهریمنی این قدرت بوده است.

حتی اگر عامل مستقیم یک روز در چارچوب قانون و صلاحیت معتبر قصاص شود، آیا انتقام از آمریکا تمام شده است؟ نه. اگر عامل مستقیم از دنیا رفت، شما چه می‌خواهید بگویید؟ می‌گویید قاتل آقا و سردار سلیمانی مرد، پس تمام؟ مگر فقط از قصاص حرف زدیم؟ انتقام از یک ساختار، یعنی پیگیری حقوقی، سیاسی، امنیتی، دیپلماتیک، رسانه‌ای و بازدارنده علیه همان دستگاهی که این جنایت را ممکن کرده و تکرار می‌کند. اگر این چسبیدگی زمانی کش آمد، هزار سال وسطش افتاد، ولی باز این‌ها ادامه همان مکتب‌اند، ادامه همان دستگاه و همان منطق‌اند، باز هم انتقام از آن‌ها معنا دارد. این یک فهم خالص شیعه است که قرآن کریم هم به این معنا اشاره دارد. اگر کسی به روایات، چون روایت است، خدشه وارد کند که یک آدم نقل کرده، حداکثر آدم راست‌گو و امینی بوده، می‌گوییم روایت صحیح است؛ ولی قرآن خیلی بیشتر از روایت صحیح است. قرآن لفظش از پروردگار است و صدورش از پروردگار عالم قطعی است. اینجا فرمود اگر ذریه را می‌کشد، به خاطر رضایت به افعال پدران و اجدادشان و افتخار کردنشان به آن کار است. «وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ»؛ هر کس به فعلی راضی شود، انگار آن را انجام داده است.

بشارت به شیعیان

حضور در لشکر علی، حتی بعد از هزار سال

آیه ۱۸۳ سوره آل عمران. پیامبر خدا با یهودیان زمان خودش، نه یهودیانی که مردند و الان در برزخ اند، احتجاج می کند و می گوید: «رسولان الهی را خدای متعال برایتان فرستاد با بینات... فَلَيْمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». چون یهودی ها ادعایی داشتند که ما دین داریم، مشرکان که دین نداشتند، دین اصلاً پیش ما بوده. می خواستند بگویند نبوت خانه زاد ما بوده. وقتی کسی نمی دانست نبوت چیست، نبوت در یهود اتفاق می افتاد. پیامبر اینجا می گوید: «اگر راست می گوئید، پس چرا شما انبیا را کشتید؟» خود این ها نکشتند، نسل های قبلی شان کشتند؛ ولی به این ها خطاب می کند و می گوید: «شما کشتید.» آیه ۱۸۳ آل عمران، یهود زمان پیامبر را قاتلان انبیای گذشته می شمارد؛ یعنی مثلاً اسماعیل صادق الوعد را شما کشتید. به همین استدلال.

یک بشارت هم به شما بدهم. خطبه ۱۲ نهج البلاغه را ملاحظه کنید. در یکی از این جنگ ها، به گمانم جمل یا صفین، کسی می آید پیش امیرالمؤمنین و می گوید: «کاش برادرم با ما بود، الان با ما نیست.» به قول امروزی ها، امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «هوایش با ما بود؟ دلش با ما بود؟» گفت: «بله، خیلی خاطرخواه شماست.» امیرالمؤمنین گفت: «پس او هم با ماست.» بعدش جمله عجیبی دارد: «وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا»؛ یعنی «در لشکر ما هستند کسانی که بعداً زمانه آن ها را می آورد.» شما الان در لشکر امیرالمؤمنین هستی، به خاطر رضایت. رضایت این طور است. فقط قاتل را جمع نمی کند؛ شما را هم جزو اصحاب عاشورا می کند، شما را هم جزو اصحاب صفین می کند؛ اگر واقعاً راضی باشید به آن کار و افتخار کنید. می گوید: «این ها کسانی هستند که بعداً زمان جمعشان می کند و ایمان قوی شان می کند.» این بشارت اربعین است: فاصله زمان، راه همراهی را نمی بندد. اگر دلت با حسین و اراده ات در مسیر او باشد، می توانی پس از قرن ها در لشکر او حاضر باشی.

انتقام از نهادهای اهریمنی

پس از چه کسی انتقام گرفته می شود؟ از کسی که نمایندگی آن مکتب است، استمرار آن سازمان است. مثلاً سازمان موساد تروری انجام داده و حالا آدمی که ترور کرده یا فرمان صادر کرده، مرده است؛ اما خود سازمان موساد زیر انتقام است. من چه کار دارم به آن آدم؟ اگر می خواستم قصاص کنم، دنبال همان آدم می گشتم؛ ولی انتقام بالاتر از این حرف ها است. سنتکام این دستور را داده، سنتکام طرف من است. هر زمانی که امت اسلامی توانش را پیدا کند و بتواند این ساختار را در چارچوب تصمیم مشروع، حقوقی، مسئولانه و بازدارنده سر جای خودش بنشانند، این معنا دارد. بله، اگر کلاً آمریکا نظامش پاشید و نظام دیگری آمد و دیگر لشکرشان و سپاهشان و نیروهای نظامی شان همان نبودند، موضوع عوض می شود. کسی به آن حمله نمی کند. ولی اگر همان است، پس این را جدی بگیرید. غیر از قصاص اشخاص مسئول و عاملان مستقیم، مسئله انتقام از آن دستگاه های اهریمنی هم مطرح است.

حالا ما چطور می توانیم این انتقام را بگیریم؟ در حقوق بین الملل دو تعبیر وجود دارد. مثلاً ماده ۵۰ طرح کمیسیون حقوق بین الملل، اقدام متقابل یا مشابه را می پذیرد، ولی اقدام تلافی جویانه را خلاف می داند. یعنی چه؟ یعنی کاری که پیامبر در بدر کرد، الان طبق حقوق بین الملل ممنوع است. می گویند: تو را که نکشتند، فقط نقشه کشیده بودند؛ پس تو حق نداری تلافی کنی.

ممنوع است. می‌گوید: «دادگاه بین‌المللی گذاشته‌ایم، بیا آنجا شکایت کن»؛ ولی در یک نظم نابرابر. این‌ها را نوشتند برای ما، نه برای خودشان. خیلی‌ها فکر می‌کردند این‌ها یک قانون اساسی دنیاست.

در همین کشور خودمان کسانی بودند که می‌گفتند: «بله، آمریکا یک خرده در دنیا وحشی است، ولی اروپایی‌ها به ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشری پایبندند. اصلاً حکومتشان و نظمشان بر اساس این آمده. چیزهایی را که در سازمان ملل نوشته‌اند، خودشان قبول دارند.» از غزه به این طرف، منصف‌های این جریان هم به این حرف شک کردند و گفتند: نه آقا، این‌ها را برای خودشان نوشته‌اند. او وقتی تو را ترور کرد، ننانیاهو سید حسن را ترور می‌کند، خودش هم دستور را صادر می‌کند؛ با هوایما رفته سازمان ملل، همان‌جا دستور می‌دهد، عکس می‌اندازد، خبرش هم می‌آید، توییت هم می‌زند، افتخار هم می‌کند، پنهان هم نمی‌کند. اما وقتی تو می‌خواهی در برابر این جنایت مطالبه‌ای پاسخ کنی، می‌گوید: «نه، ترور نکن.» خب او مرا ترور کرده. می‌گوید: «کرده باشد، دادگاه بین‌المللی گذاشته‌ام، بیا آنجا شکایت بیاور.» حالا برو ببر. بعد هم دوباره ترورت می‌کند. همان دادگاهی که بعد از هیجان جهانی و خیزش جهانی برای غزه مجبور شد پرونده را لحاظ کند و حکم جلب بدهد، مجلس سنای آمریکا و چند نماینده کنگره علیه آن‌ها بیانیه صادر کردند، قاضی رفت در فهرست تحریم. ما با این دنیا مواجهیم. عمل متقابل را فقط در حدی می‌پذیرد.

فرق عمل مقابله‌به‌مثل و تلافی‌جویانه با اقدام متقابل چیست؟ می‌گوید: «تو فقط حق اقدام متقابل داری، نه مقابله‌به‌مثل. حق نداری بروی تو هم همان شیوه را تکرار کنی.» پس چه کار کنیم؟ می‌گوید: تو فقط در جاهایی که او نقض کرد، به حکم ثانوی تو هم می‌توانی نقض کنی. مثلاً در برج‌ام، تو حق نداری عهد و پیمان بشکنی و بروی بیرون. اگر شکستی، ما در شورای امنیت علیه تو بیانیه صادر می‌کنیم و ای بسا با تو جنگ می‌کنیم؛ ولی اگر آمریکا رفت بیرون، تو هم می‌توانی بروی بیرون. به این می‌گویند اقدام متقابل. مثلاً بگویی: «او مرا تحریم کرده، من هم او را تحریم کنم.» می‌گوید: این هم محل دعواست. اگر بگویی چون او ترور کرده، من هم حق دارم ترور کنم، می‌گوید: نه. این قدر را می‌پذیرد، بقیه را واگذار می‌کند به دستگاه‌هایی که خودش طراحی کرده؛ دستگاه‌هایی که ظالمانه است و حق شما را نمی‌گیرد.

اقدام متقابل؛ از فلسطین تا میناب

در دو، سه لایه می‌خواهم به شما بگویم. در همان لایه غیرتلافی‌جویانه؛ یعنی از طریق قانونی و اقدام متقابل. یک: چرا کاری برای کشورتان نمی‌کنید؟ به خود آقایان روشن‌فکران می‌گویم، به سلبریتی‌هایمان می‌گویم. فرض این است که اصلاً قرآن ما را قبول ندارند، روایات امام صادق را قبول ندارند، اصلاً بنایشان بر این نیست که قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول داشته باشند. می‌گویند: قوانین بین‌المللی را قبول داریم. خب، شما پرچم اقدام متقابل را بردارید! آقای بزرگواری که همیشه صدای حقوق بشری؛ خانم محترمی که همیشه صدای همین نظم بین‌المللی هستی و می‌گویی همه چیز درست است و زندگی خوب مال آن‌هاست و ما هستیم که وحشی هستیم، خب، شما کاری را که برای غزه شد، برای ایران نکنید. فلسطینی‌ها چه کردند برای غزه؟ اول از فلسطینی‌ها شروع شد، بعد کل آزادگان دنیا. فلسطینی‌هایی که همه‌شان پرچم فلسطین برداشتند و مظلومیت غزه را صدا زدند؛ یعنی همان‌هایی که بیرون فلسطین بودند و هیچ‌کدام شهروند فلسطین نبودند. همه‌شان با حماس بودند؟ نه.

همه‌شان مسلمان بودند؟ نه. اسلام سیاسی را مثل هنیه و سنوار قبول داشتند؟ نه. گفتند: «بچه کشتن را قبول نداریم.» این‌ها گفتند. سلبریتی‌ها گفتند، خواننده‌ها گفتند، نوازنده‌ها گفتند، حتی کسانی که سبک زندگی‌شان نسبتی با دین نداشت هم گفتند. یک صدای جهانی شد که لاهه مجبور شد علیه دشمن حکم صادر کند.

مدرسه میناب، زنگ بیداری غرب‌زدگان

به خانم‌ها و آقایان سلبریتی و آن‌هایی که جانشان برای غرب درمی‌رود و آن‌هایی که نظم بین‌الملل را نظم عادلانه‌ای می‌دانند و جمهوری اسلامی را موجود چموشی می‌دانند، می‌گویم: آیا بچه‌های میناب را کشتند یا نه؟ آیا ماکان پودر شد یا نه؟ انصافاً ماجرای بچه‌های ما در میناب از ماجرای هند عجیب‌تر نیست؟ دختری در ماشین گیر افتاده، به اورژانس زنگ زده و صدایش را اورژانس ضبط کرده. سر مشابه این صحنه‌ها چند فیلم ساخته‌اند. همین فلسطین که نه دولت دارد، نه رسانه دارد، نه امکانات دارد، توانست صدای مظلومیت خودش را به دنیا برساند. ما رسانه ملی مان هم گاهی این کارها را نمی‌کند. ما حزب‌اللهی‌ها فقط پرچم خودمان را بلند کردیم و بیشتر می‌گوییم آقا و انتقام خون آقا. خب، آن کسی که دی‌ماه آمده و شعار علیه آقا داده، الان نمی‌آید زیر پرچم تو؛ ولی چرا زیر پرچم میناب نرود؟ چرا زیر پرچم کودک‌کشی نرود؟ آخه نوبت بعد بچه خودش است. این چه بلایی است که ما دچارش شدیم؟ آن شب هم فریاد کردم که اپوزیسیون جمهوری اسلامی فقط ضد جمهوری اسلامی نیست، ضد ایران است. می‌رود شادی می‌کند و می‌گوید: «عمو ترامپ، متشکریم.» در بهترین حالتش می‌گوید: «خب، یکی هم خطا می‌رود دیگر.» فلسطینی‌ها این‌طور نبودند. سکولارشان هم این‌طور نبود. شما که می‌گویید نظام بین‌الملل، خب شما صدا بشوید برای نظام بین‌الملل. ما که برویم، شاید دستگیرمان کنند. شما می‌توانید بروید ثبت کنید، شما می‌توانید شکایت کنید، شما می‌توانید حقوق‌دان استخدام کنید. صدای مظلومیت بچه‌هایتان بشوید. این یک سطح از انتقام است؛ خیلی هم روشن‌فکرانه است.

اقدام متقابل؛ از قانون تا عمل

سطح دوم انتقام، که باز هنوز در پارادایم خود غربی‌هاست، قانونی است که تصویب کردیم و ۱۲ ماده دارد: قانون اقدام متقابل، مصوب ۳ اردیبهشت ۱۳۹۸، که بر اساس همان ماده ۵۰ تنظیمش کردیم؛ یعنی در نظام بین‌الملل یک قانون مشروع است و فقط قانون جمهوری اسلامی نیست. اصول بین‌الملل هم در آن لحاظ شده. وقتی سپاه پاسداران را گروه تروریستی اعلام کردند، ما هم آمدم سنتکام را در مقابلش گروه تروریستی اعلام کردیم. بعد که سردار سلیمانی را شهید کردند، کمی موادم را افزون کردیم. ببینید دولتمردان ما، روشن‌فکران ما، آن روزنامه‌هایی که هر صبح منتشر می‌شوند و تیتروانشان حرفی می‌زند، بیشتر می‌گویند: «آقا، تمام کنید برو، این قدر کش ندهید.»

قانونی است که در جمهوری اسلامی تصویب شده و اصلاً آن روز همه نمایندگان مجلس، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، لباس پاسداری نشان کردند. ماده ۲ می‌گوید: «دولت موظف است در چارچوب مصوبات شورای عالی امنیت ملی اقدام متقابل کند، اقدام مشابه نکند.» ماده ۶ می‌گوید: «وزارت خارجه با همکاری سایر دستگاه‌ها موظف است با استفاده از ظرفیت‌های حقوقی،

سیاسی، دیپلماسی، دفاعی برای تعطیلی پایگاه‌های آمریکایی در منطقه تلاش کند.» این مربوط به سال ۱۳۹۸ است؛ ما هنوز وارد وعده‌های صادق هم نشده‌ایم، چه برسد به جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان. یعنی اگر می‌توانید با دیپلماسی اقدام کنید. آخر یک دستگاه اهریمنی آمده و تو را هم تروریست شمرده. وقتی می‌گوید تروریست، یعنی در ادبیات امنیتی خودش مجوز برخورد سخت با تو را برای خودش صادر می‌کند. تو آمدی قانون تصویب کردی، شورای نگهبان تأیید کرده، قانون رسمی کشورت شده. وزیر خارجه را موظف کرده‌ای که با کمک دستگاه‌های دیگر، هر کاری بلد است انجام بدهد تا پایگاه‌های آمریکایی جمع شود. مثلاً چه کار کند؟ مثلاً برود با کشورهایی که پایگاه آمریکایی دارند حرف بزند و بگوید در ازای سازوکاری برای تأمین امنیت، با همکاری خودمان یا بعضی کشورهای دیگر، این پایگاه‌ها را در یک بازه زمانی کم کنید تا به صفر برسد.

در ادامه می‌گوید: «بهره‌مندی نیروهای آمریکایی از تأسیسات، تجهیزات، منابع مالی و دیگر کمک‌های احتمالی کشورهای منطقه خاتمه یابد.» مواد دیگر هم به وزارت اطلاعات وظیفه داده، به قوه قضائیه وظیفه داده. در ماده ۱۱ این قانون گفتیم هر چهار ماه یک بار، دستگاه‌هایی که قانون موظفشان کرده، باید بیایند و به کمیسیون امنیت ملی مجلس گزارش کار بدهند. چهار ماه یک گزارش. اگر شما یکی‌اش را برای من گفتید، هر چه گفتید، شما درست گفتید.

می‌گویی: موشک نه، جنگ نه! این جنگ‌افروها را از این منبرها بگیرد. این قدر نروند و بگویند فلان موشک و فلان نقطه‌زن و هی این‌ها را نگویند، هی ایران را خراب‌تر نکنند. خب، به شکل دیپلماسی برو اقدام کن دیگر. آن را هم نمی‌کنی. قوه قضائیه شکایت درباره شهید سلیمانی را در همان دستگاه‌های بین‌المللی تا کجا رسانده؟ چقدر پیوست رسانه‌ای؟ چقدر پیوست مردمی؟ چون صرفاً آن هم با یک شکایت کاری نمی‌کند. ماجرای غزه را گفتیم؛ تا دنیا تکان نخورد، تا هر سالن رقص و موسیقی و استادیوم فوتبالی تکان نخورد و نلرزد، اثری نکرد. مگر دنیا این‌طور است که تو یک برگه بگذاری سر دادگاه لاهه، سریع جلبش کنند؟ این‌ها همه اقداماتی است که در چارچوب نظم بین‌المللی است؛ اصطلاحاً اقدام متقابل، اقدام مشابه.

راه سوم انتقام؛ از مرجعیت تا خیزش اجتماعی

حالا ما حزب‌اللهی‌ها می‌گوییم، باز هم می‌گوییم: تا الان دو راه گفتیم. اگر آن راه‌ها هنوز باز است که هیچ، باید همان‌ها را فعال کرد. اگر بسته شد، باز راه‌های دیگری در حوزه مرجعیت، مطالبه عمومی، فشار اجتماعی، پیگیری حقوقی، روایت‌سازی جهانی، بسیج افکار عمومی جهان اسلام و اقدام بازدارنده مشروع وجود دارد. آقا، مگر من موظفم در برابر جانینی که هیچ قانونی را رعایت نمی‌کنند، فقط به همان قواعدی دل ببندم که خودشان نوشته‌اند و خودشان هم رعایت نمی‌کنند؟ مرجعیت شیعه چرا مسئله را به مطالبه عمومی جهان اسلام تبدیل نکند؟ جوان‌های باغیرت عراق و لبنان و ایران چرا این مطالبه را در سطح رسانه، حقوق، فرهنگ، سیاست و افکار عمومی زنده نگه ندارند؟ خون ماکان، خون کودکان میناب، خون سردار سلیمانی، خون سید حسن و خون رهبر شهید، نباید به سکوت و فراموشی سپرده شود. راهش این نیست که کسی اقدام کور، هیجانی و آسیب‌زننده کند؛ راهش این است که مطالبه آن قدر زنده، پیگیر و بازدارنده بماند که دشمن احساس امنیت بی‌هزینه نکند.

آقای وزارت اطلاعات نمی‌تواند گردن بگیرد، آقای رئیس‌جمهور رفته در تفاهم‌نامه و نمی‌تواند الان کاری از آن جنس بکند. گفتیم: در ماده یک و دو چیزی را امضا کرده که انتقام را به شکل دولتی و حکومتی قفل کرده، چون گفتیم: من متعرض تو

نمی‌شوم، تو هم متعرض من نشو. تو نمی‌روی؛ تو که صد سال است نمی‌روی. او نمی‌شود؛ تا الان که صد بار شده. دوباره هم می‌شود؛ ولی نمی‌دانم چرا تو همیشه باید بروی تعهد بدهی. بله، به لحاظ حکومتی طوری نوشتیم که کاش مسکوت می‌گذاشتیم. البته هنوز هم دور نیست. هنوز هم در تفاهم‌نامه است و توافق نهایی نشده است. با هنرمندی حقوقی طوری بنویسند که مسئله انتقام و پیگیری خون‌ها مسکوت گذاشته شود، نه تصریحی بیاید که آن را قفل کند و حکومت نتواند. من با یک ارتش مجهز روبه‌رو هستم، با شعار که نمی‌شود بازدارندگی ساخت. سپاه نتواند عملیاتی کند، وزارت اطلاعات نتواند عملیاتی کند، دیپلماسی نتواند، قوه قضائیه نتواند، رسانه نتواند، مردم هم نتوانند، پس خون تو ریخته شده و دوباره هم می‌ریزد. اگر یک مسیر نشد، مسیر دیگر هست: مرجعیت، نهادهای مدنی، رسانه‌های مردمی، حقوق‌دانان، فعالان اجتماعی و جوان‌های باغیرت جهان اسلام باید این مطالبه را زنده نگه دارند. این راه را نگذارید بسته شود. دارم تأکید می‌کنم که این برای دیروز نیست. کسی فکر نکند کینه‌ها را دور بریزیم؛ دیروز، دیروز بود، تمام شد. نه، فکر امروز و فردا باش. به خدا، چون به فکر امروز و فردا هستم، دارم این را می‌گویم. اگر مطمئن بودم آخرین خونی است که ریختند، می‌گفتم ولش کن، او هم خودش آرزوی شهادت داشت. اما نشان به این نشان که رهبرتان هنوز در معرض تهدید جدی است. اگر همه چیز حل شده، ایشان هم بیاید بیرون. اگر هنوز دوباره احتمال ترور هست، پس تو باید سطحی از قصاص، پیگیری، بازدارندگی و مطالبه انتقام را فعال کنی که رهبرت بتواند بیاید با مردمش حرف بزند، بتواند بیاید نماز پدرش را بخواند. آقای قالیباف در شدیدترین درجه امنیتی باید باشد، وگرنه باور کنیم می‌گیرند از ما. پس حرف فرداست، حرف دیروز نیست که بگویید: «آقا، کینه‌ای است، از دلتان پاکش کنید، تمام شد، رفت.» تمام نشده، ادامه دارد. پروژه همین الان است. هنوز اگر لیستش را چاپ کند، می‌گوید این‌ها هنوز در فهرست ترورند. مگر تعارف دارد؟

شرم می‌کنم به‌عنوان یک ایرانی می‌گویم: رفتند ژنو، رئیس‌جمهور آمریکا با جسارت تمام می‌گوید اگر توافق نکنند، نمی‌گذاریم برگردند. به همین وقاحت. اینجا نباید یک تهدید معتبر سیاسی، حقوقی و اجتماعی شکل بگیرد؟ این بی‌رگی خوب است که دارد در کشور ما اتفاق می‌افتد؟ فقط داری رویش را زیاد می‌کنی که بیشتر بکشد. رهبران ما آرزویشان شهادت است، اما وظیفه ما حفظ امنیت آن‌ها و امنیت مردم است. مادر مینابی هنوز سر قبر بچه‌اش است. چهار ماه گذشته، پدر هنوز کنار قبر بچه‌اش می‌خوابد. به‌خاطر ایران، به‌خاطر زنان و دخترانش، به‌خاطر بچه‌هایش، نباید این خون بی‌مطالبه بماند.

من الان روشن‌فکرانه‌ترین لایه‌اش را گفتم، تا آن قسمتی که انقلابی و شیعی است. بین تو کجایی. یکی از این راه‌ها را بردار دیگر، یکی از این پلن‌ها را تو داشته باش و خون‌خواه خون حسین باش.

خون‌خواهی حسین؛ از زنجیر تا پرچم

به خون‌خواهی حسین، قیام‌هایی اتفاق افتاد، درحالی‌که می‌دانستند فقط قیام حضرت مهدی است که می‌تواند انتقام نهایی را بگیرد. اگر الان یک خبر غیبی به من برسد و بگویند فلان اتفاق، مثلاً پایگاه‌های آمریکایی را شما نمی‌توانید جمع کنید و امام زمان توقیعی نوشته به یکی از اهل الله که پایگاه‌های آمریکایی در زمان خودم جمع می‌شوند، به نظرم ما کلاً مبارزه با آمریکا را جمع می‌کنیم. اما نگاه کنید شیعیان گذشته چه کردند. با وجود اینکه خبر قطعی دستشان رسیده بود که «یا لثارات الحسین» را امام زمان انجام می‌دهد و انتقام را فقط او به سرانجام می‌رساند، اما این پرچم را رها نکردند؛ یعنی می‌دانستند شکست می‌خورند.

زید شهید، یحیی بن زید، زید پسر امام سجاد، یحیی نوه امام سجاد، یحیی را برایتان بگویم. ما این‌ها را لازم داریم، به‌خصوص در این روزهای اربعین که جهان پر از نماد و رسانه حسینی است. یحیی را زنجیر کردند، حالا دیگر شنیده‌اید. مردم غور، که الان در افغانستان می‌افتد، مردمی باغیرت بودند. همان دوره‌ای که معاویه همه‌جا آیین‌نامه زده بود که باید امیرالمؤمنین را سب کنید و دشنام دهید، آن‌ها نکردند. گفتند: اگر می‌توانی بیا ما را وادار کن. مرد کم نبوده در تاریخ، و اتفاقاً معاویه هیچ غلطی هم نتوانست بکند. زنجیر یحیی بن زید دستشان رسید. زنجیری که یحیی را با آن زنجیر کرده بودند، مردانشان همه از زنجیرش یکی یک انگشتر ساختند و دستشان کردند. زنجیر یحیی بن زید شد پرچم مبارزه. نسل‌به‌نسل باید این فرهنگ خون‌خواهی و انتقام برود تا بتوانند بجهند، تا بتوانند مقاومت کنند، تا هضم نشوند در هژمونی اموی و عباسی آن روز. شما خون‌خواهی را در جوانانتان نگه دارید؛ دشمن را می‌کشید یا نه، نمی‌دانم؛ اما خودت را حفظ می‌کنی در مقابل این قدرت اهریمنی. ما به این نیازمندیم، به لحاظ تربیتی نیازمندیم. این را نسل‌به‌نسل نگه داریم. گفتند تا رسید به ما. زیارت عاشورا به ما نشان داده؛ بین یک ای کاش و یک آرزو، ما را تربیت می‌کند. در زیارت اربعین و در زیارت وارث می‌گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ کاش من با شما بودم، به آن فوز عظیم می‌رسیدم. کاش یک تیر به تن من می‌خورد. کاش نیزه‌ای که بدن نازنینت را آن‌طور مجروح کرد، به من می‌خورد.

زیارت عاشورا می‌گوید: «وَأَرْزُقْنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ هُدًى مَنصُورٍ»؛ طلب ثار را از خدای متعال می‌خواهی. «طلب ثار» نان شب من است. روضه برای این است که طلب ثار اباعبدالله نان شب آدم‌ها شود. فرق اهل روضه با غیر اهل روضه این است که آن‌هایی که اهل روضه هستند، چون هر شب در مقابل گودی قتلگاه و جاهای دیگر ای کاش گفتند، نان شبشان انتقام حسین است. عرض کردم انتقامش هم خون بیشتر ریختن نیست؛ فرج را به اهل بیت و به مردم و مستضعفان برمی‌گرداند. اربعین آمده است تا این «ای کاش» را به «آمادگی» تبدیل کند؛ زائر از کنار قبر برگردد، اما دلش کنار ولی بماند و نصرتش برای روز ظهور آماده باشد.

زائر، شاهد و طالب ثار

در شب اول گفتیم قصاص با انتقام یکی نیست و خون حسین، پس از مجازات قاتلان، همچنان مطالبه دارد. در شب دوم گفتیم انتقام حسین، خون بیشتر ریختن نیست؛ رساندن خون به مقصدی است که زیارت اربعین معرفی می‌کند: نجات انسان از جهالت و حیرت و برپایی عدل. در شب سوم گفتیم طلب ثار پس از قرن‌ها معنا دارد، چون جبهه جنایت در اشخاص خلاصه نمی‌شود و جبهه وفاداری نیز به زمان عاشورا محدود نمی‌ماند. زائر اربعین، فقط سوگوار گذشته نیست؛ شاهد حقیقت، وارث راه و آماده یاری ولی است.

زائر اربعین نباید فقط با گرد راه برگردد؛ باید با یک عهد برگردد: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ». سلامی که بعدش ای کاش می‌آید و بعد از ای کاش، طلب ثار؛ خدایا، ما را از زائرانی قرار بده که قدمشان به آمادگی، اشکشان به بصیرت و محبتشان به نصرت تبدیل می‌شود.